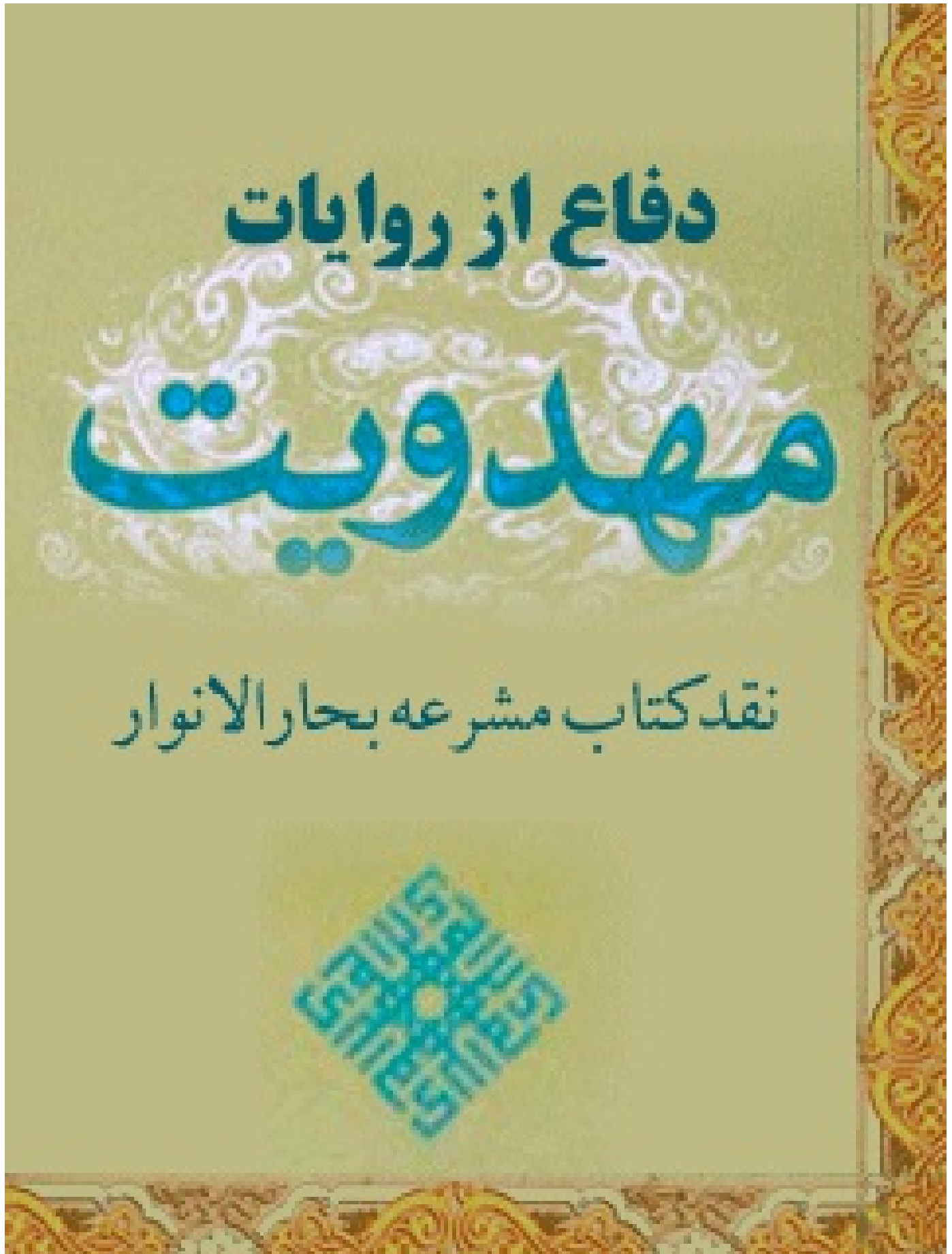








دفاع از روایات مهدویت (نقد کتاب مشرعه بهار الانوار)

نویسنده:

مهدی حسینی انقمی

ناشر چاپی:

مجله انتظار

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	دفاع از روایات مهدویت (نقد کتاب مشرعه بحار الانوار)
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۷	بخش اول؛ اعتبار سندی، تنها راه اثبات اعتبار روایات نیست
۷	اشاره
۸	وحید بهبهانی
۸	محقق حلی
۹	محقق همدانی
۹	آخوند خراسانی
۱۰	محقق نائینی
۱۲	محقق عراقی
۱۴	محقق اصفهانی
۱۴	آیه الله العظمی حکیم
۱۵	بخش دوم؛ نقد برخورد شدید کتاب مشرعه با روایات مهدویت
۱۵	اشاره
۱۷	روایت معتبری که از پذیرفته نشدن توبه در زمان ظهور سخن می گوی
۲۰	روایتی که از ایمان و صلاح عموم مردم و نیز آشتی عموم درندگان
۲۱	روایاتی که مدت زمان ظهور حضرت را تعیین می کند
۲۳	روایتی که ادعای مشاهده را در زمان غیبت کبری کذب می داند
۲۳	درباره سند
۲۴	درباره محتوای روایت
۲۴	روایت معتبری که بر قتل راضیان به قتل سید الشهداء دلالت دارد

۲۹	روایت عمری که توجیهی برای ممنوعیت ذکر نام حضرت دارد
۲۹	اشاره
۳۰	دفاع ما
۳۰	مهر و قهر
۳۰	اشاره
۳۱	روایات مهر
۳۱	مهر امامان
۳۳	روایات قهر
۳۷	روایات سیره پیامبر و سیره امام
۴۰	درباره سند روایات قهر
۴۱	مؤسسه نور فاطمه زهرا سلام الله علیها

دفاع از روایات مهدویت (نقد کتاب مشرعه بحار الانوار)

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۳-۲۹۶۷۷ سرشناسه: حسینیان قمی، مهدی عنوان: دفاع از روایات مهدویت (نقد کتاب مشرعه بحار الانوار) نام پدیدآور: حسینیان قمی، مهدی منشا مقاله: مجله، انتظار، ش ۸، ۹، (تابستان و پاییز ۱۳۸۲): ص ۳۳۵ - ۳۵۵. توصیفگر: کتاب مشرعه بحار الانوار توصیفگر: مهدویت توصیفگر: احادیث توصیفگر: فقیهان توصیفگر: تشیع توصیفگر: احادیث صحیح

مقدمه

در نقدی دیگر بر کتاب «مشرعه بحار الانوار» به مقدمه کتاب نیز پرداخته‌ایم. در آنجا آورده‌ایم: ۱- برای اثبات اعتبار روایات، نباید تنها اعتبار سندی را مطرح ساخت و گفت که اکثر روایات مجموعه‌های روایی اعتبار ندارند؛ بلکه باید به همه راهها و اسباب اعتبار بخش توجه کرد و در نظر داشت که مبنای بسیاری از عالمان شیعه، بلکه اکثریت قریب به اتفاق آنان، حجّیت خبر موثق به است. ۲- برای ورود به اقیانوس روایات، باید مقدمات و زمینه‌هایی فراهم آید؛ که نویسنده محترم مشرعه بحار الانوار از آنها کمتر سخن گفته است. ایشان گویا فکر کرده‌اند که حذف روایات راحت‌ترین و ساده‌ترین راه حل است و مسؤولیت فهم روایات را از دوش ما بر می‌دارد؛ در حالی که این نظر صحیح نیست. در آنجا ما وعده داده‌ایم که در آینده به این دو مبحث پردازیم: الف) راههای اثبات اعتبار روایات؛ ب) زمینه‌ها و مقدمات لازم برای ورود به اقیانوس روایات و بهره‌مندی درست از علوم اهل بیت (ع). اکنون در پی آنیم که برخورد شدید کتاب مشرعه بحار الانوار با روایات مهدویت را نقد کنیم؛ ولی ناگزیریم که سخن را در دو بخش مطرح کنیم: الف) اعتبار سندی، تنها راه اثبات اعتبار روایات نیست؛ ب) نقد برخورد شدید کتاب مشرعه با روایات مهدویت.

بخش اول: اعتبار سندی، تنها راه اثبات اعتبار روایات نیست

اشاره

از مجموع گفتار عالمان و فقیهان شیعه به دست می‌آید که اکثریت قریب به اتفاق عالمان شیعه به حجّیت خبر موثق به معتقدند، و تنها خبر ثقه را حجّت نمی‌دانند. بنابراین عالمانی چون مرحوم آیه‌الله العظمی خویی، که تنها خبر ثقه را حجّت می‌دانند، جدّاً در اقلّیت هستند. ما در این بخش، گفتار عالمانی چون وحید بهبهانی را می‌آوریم؛ تا روشن شود که مبنای مقبول عالمان شیعه، همان حجّیت خبر موثق به است. گفتنی است، ما در مقام استدلال بر مبنای حجّیت خبر موثق به نیستیم؛ گرچه از لابلای کلمات عالمانی که می‌آوریم، دلایل این مبنا نیز مشخص می‌گردد. سخن اصلی ما این است که نباید نویسنده محترم کتاب مشرعه بحار الانوار اکثر روایات بحار را (چیزی در حدود نود درصد) غیر معتبر معرفی کند و هیچ اشاره‌ای نداشته باشد که عدم اعتبار نود درصد روایات بحار، تنها بر مبنایی است که مورد قبول عالمان و فقیهان شیعه نیست. سخن ما این است که چرا ایشان اعلام نمی‌کند که مبنای مقبول عالمان شیعه، حجّیت خبر موثق به است و چرا اعلام نمی‌کند که بر پایه این مبنای پذیرفته شده اکثریت عالمان شیعه، اکثر روایات اعتبار پیدا می‌کند. ما در این بخش نمونه‌هایی از گفتار عالمان شیعه را می‌آوریم؛ تا روشن شود که اکثریت روایات مجموعه‌های معتبر روایی شیعه، از دیدگاه عالمان شیعه اعتبار دارد. با ما همراه شوید؛ تا این حقیقت تابناک، راه را فراسویمان روشن سازد و بی‌جهت میراث بزرگ امامان شیعه را نابود نسازیم.

وحید بهبهانی

حضرت وحید بهبهانی، سر سلسله اصولیان و مجتهدان و استاد همه، در دو جبهه جنگیده است: الف) در برابر اخباری‌ها، که همه روایات را بدون دقت و کاوش می‌پذیرند؛ ب) در برابر آنان که در پذیرش روایات، سخت‌گیری دارند، و تنها خبر ثقه را حجت می‌دانند؛ و در مقام اعتبار سند، تنها توثیق رجالیان را می‌پذیرند. وحید بهبهانی در این رابطه در کتاب «الفوائد الحائریه» در سه جا به تفصیل سخن گفته است؛ که ضروری است مجموع گفتار ایشان دیده شود: ۱- الفوائد الحائریه، صفحه ۱۴۱ تا ۱۴۳، فائده ۱۰ (حجیه الخبر الواحد) ۲- الفوائد الحائریه، صفحه ۴۸۷ تا ۴۹۱، فائده ۳۱ (حجیه الخبر الواحد الضعیف المنجبر) ۳- الفوائد الحائریه، صفحه ۲۲۳ تا ۲۳۲ فائده ۲۲ (فی المرجحات التي اعتبرها الفقهاء...) ایشان در ص ۲۲۴ بیان می‌کند که تنها یک راه برای اعتبار سندی روایت نیست؛ بلکه ۴۷ سبب را یادآور می‌شود، که حدیث در سایه آنها اعتبار می‌یابد. جالب است که وحید بهبهانی (ره) می‌نویسد: این شیوه افراطی در پذیرش احادیث، که پس از صاحب معالم و صاحب مدارک شایع شده، و این مبنای سخت‌گیر در پذیرش روایات، درست بر خلاف مبنای پذیرفته شده عالمان و فقیهان و محققان شیعه است؛ چرا که اکثریت آنها معتقد به حجیت خبر موثوق به هستند؛ و تفاوت نمی‌کند که این وثوق از راه وثاقت راوی به دست آید یا از راه قرائن دیگر. ایشان یاد آور می‌شود که صاحبان این مبنای افراطی، در اکثر مسائل بدون دلیل می‌مانند. (دقت کنید) ایشان می‌نویسد: ثم اعلم انه قد شاع بعد صاحبی المعالم و المدارک انهم یطرحون اخبارنا المعبره التي اعتبرها فقهاؤنا القدماء بل والمتأخرون ایضاً، كما بینته و اثبتته فی التعليقه - طرحاً کثیراً؛ بسبب انهم لا یعتبرون من الامارات الرجائیه سوى التوثیق و قلیل من اسباب الحسن و بسبب ذلک اختل اوضاع فقههم و فتاواهم و صار بناوهم علی عدم ثبوت المسائل الفقهيّه غالباً... و هذه الاسباب اعتبرها الفقهاء فی کتبهم الاستدلاليه و اهل الرجال فی علم الرجال فلا بد من معرفتها و ملاحظتها؛ لئلا- یطرح الاخبار المعبره الكثيره و لا یخالف طریقہ فقهاء الشیعہ القدماء و المتأخرین منهم و لا- یبقی فی التحیز و التردد فی معظم المسائل الفقهيّه... [۱]. بدان، پس از صاحب معالم و صاحب مدارک شایع شد که آنها اخبار معتبری را که قدمای فقیهان و بلکه متأخران آنان آنها را معتبر می‌دانستند، رد می‌کردند؛ به این سبب که جز توثیق و کمی از اسباب حسن را معتبر نمی‌دیدند؛ و به همین دلیل وضعیّت فقه و فتاوی آنان مختل گردید و غالب مسائل فقهی را نمی‌پذیرفتند... این اسباب ظن آور را فقیهان در کتاب‌های استدلالی خویش و رجالیان در علم رجال معتبر دانسته‌اند. بنابراین باید این اسباب ظن آور را شناخت و به آنها توجه داشت؛ تا اخبار بسیار معتبر را نفی و طرد نکنند و با روش فقیهان شیعه، چه قدما و چه متأخران مخالفت نکنند و در اکثر مسائل فقهی در حیرت و تردید قرار نگیرند... آن گاه وحید بهبهانی در این زمینه چهل و هفت سبب ظن آور را یاد آور می‌شود. پاورقی [۱] الفوائد الحائریه، ص ۲۲۴.

محقق حلی

محقق حلی (ره) می‌نویسد: مسأله: افراط الحشویّه فی العمل بخبر الواحد حتی انقادوا لکل خبر و ما فطنوا ما تحته من التناقض. فان من جمله الاخبار قول النبی (ص) «ستكثر بعدی القالہ علی» و قول الصادق (ع) «ان لكل رجل منّا رجل یکذب علیه» و اقتصر بعض عن هذا الافراط فقال: کل سلیم السند یعمل به و ما علم ان الکاذب قد یصدق و الفاسق قد یصدق؛ و لم یتنبه ان ذلک طعن فی علماء الشیعہ و قدح فی المذهب اذ لا مصنف الا و هو قد یعمل بخبر المجروح كما یعمل بخبر الواحد المعول و افراط آخرون فی طرف ردّ الخبر حتی احوال استعماله عقلاً و نقلاً و اقتصر آخرون فلم یر العقل مانعاً. لكن الشرع لم یأذن فی العمل به و کل هذه الاقوال منحرفه عن السنن و التوسیط اقرب. فما قبله الاصحاب اودلت القرائن علی صحّته عمل به و ما اعرض الاصحاب عنه اوشدّ یجب اطراحه... [۱]. حشویه در عمل به خبر واحد راه افراط را پیش گرفته است؛ تا آنجا که تن به هر خبری می‌دهد و توجه ندارد که پذیرش هر خبر

(بدون شرط) تناقض آفرین است؛ چرا که از همین خبرها گفته پیامبر است که فرمود: «پس از من کسانی که به من دروغ می‌بندند، زیاد می‌شود» و باز گفته امام صادق (ع) است که: «برای هر فردی از ما (امامان)، فردی است که بر او دروغ می‌بندد» و برخی از این افراط کوتاه آمده‌اند و گفته‌اند: هر روایتی که سندش سالم باشد، مورد عمل قرار می‌گیرد. و این گروه ندانسته‌اند که دروغگو گاهی راست می‌گوید و فاسق گاهی صادق است. اینان ندانسته‌اند که این روش (یعنی پذیرش تنها روایت با سند سالم) موجب طعن به عالمان شیعه و تضعیف مذهب است؛ چرا که نویسندگانی یافت نمی‌شود؛ جز این که گاه به خبر ضعیف، همانند خبر عادل عمل می‌کنند... پاورقی [۱] مقدمه معتبر، ج ۱، ص ۲۹.

محقق همدانی

محقق همدانی می‌نویسد: اذ لیس المدار عندنا فی جواز العمل بالروایات علی اتصافها بالصحة المصطلحه و الا فلا یکاد یوجد خبر یمکننا اثبات عداله رواتها علی سبیل التحقيق لولا البناء علی المسامحه فی طریقها والعمل بظنون غیر ثابتة الحجیه بل المدار علی و ثاقه الراوی اوالوثوق بصدور الروایه و ان کان بواسطه القرائن الخارجیه الّتی عمدتها کونها مدوّنه فی الکتب الاربعه او مأخوذه من الاصول المعتمده مع اعتناء الاصحاب بها و عدم اعراضهم عنها. ولا شبهه فی أنّ قول بعض المزکین بانّ فلاناً ثقّه او غیرذلک من الالفاظ الّتی اکتفوا بها فی تعدیل الرواه لا یؤثر فی الوثوق ازید مما یحصل من اخبارهم بکونه من مشایخ الاجازه. و لاجل ما تقدمت الاشاره الیه جرت سیرتی علی ترک الفحص عن حال الرجال و الاكتفاء فی توصیف الروایه بالصحة کونها موصوفه بها فی السنه مشایخنا المتقدمین الذین تفحصوا عن حالهم. [۱]. ملاک نزد ما درباره جواز عمل به روایت، اتصاف روایت به صحت مصطلح نیست؛ و گر نه خبری که بتوانیم عدالت راویان آن را به طور قطع اثبات کنیم، وجود ندارد؛ بلکه ملاک وثاقت راوی یا وثوق به صدور روایات است؛ گرچه این به واسطه قرائن خارجیه‌ای باشد که عمدتاً همان تدوین روایت در کتب اربعه و یا گرفته شدن روایت از اصول معتبره است؛ البته با شرط توجه اصحاب به روایت و عدم اعراض از آن. و شکی نیست، این که بعضی در رابطه با روات گفته‌اند: «فلانی ثقّه است» یا لفظ دیگری از الفاظی که در مقام تعدیل راوی بدان اکتفا می‌کنند وثاقت آن راوی را بیشتر نمی‌کند؛ به جز اینکه با خبر شویم آن شخص از مشایخ اجازه است. و به همین دلیلی که به آن اشاره شد، روش من بر ترک فحص از حال راویان و اکتفای به توصیف روایت از سوی مشایخ قبلی، به وصف صحت است. مرحوم محقق همدانی کاملاً به سخت‌گیری در پذیرش روایات توجه داشته است و هر دو جهتی که مایه سخت‌گیری است، از دید او مخفی نمانده است: الف) حجّیت خبر ثقّه به تنهایی؛ ب) تأکید بر لزوم تعبیر ثقّه یا عدل درباره راوی. ایشان کاملاً این دو جهت را نفی می‌کند. در نتیجه نظر ایشان چنین می‌شود: ۱- حجّیت خبر موثق به؛ با این بیان که ملاک وثاقت راوی و یا وثوق به صدور روایت است. ۲- کفایت تعبیر دیگر برای اثبات وثاقت راوی (چرا که ملاک اصلی حصول وثوق است). محقق همدانی به جدّ ریشه سخت‌گیری‌های سندی را خشکانده و راه اعتدال را پیش گرفته است؛ راهی که اکثریت قریب به اتفاق فقیهان شیعه در قول و عمل بدان پایبند هستند. پاورقی [۱] مصباح الفقیه، کتاب الصلاه، ص ۱۲.

آخوند خراسانی

آخوند خراسانی می‌نویسد: ... و لا یخفی ظهور هذه الطائفة فی أنّ اعتبار هذا الوصف فی الخبر انما هو لاجل حصول الوثوق بالصدور ففی الحقیقه یكون العبره به لا بها، فلو حصل من غیرها یكون مثله فی الاعتبار و من المعلوم عدم انحصار اسباب الوثوق بالصدور لو ثاقه الراوی بل هی تكون فی الاخبار المدوّنه فی الکتب المعتمده سیما الکتب الاربعه الّتی علیها المدار فی الاعصار و الامصار و ما یحذو حذوها فی الاعتبار کثیره جدّاً. منها وجود الخبر فی غیر واحد من الاصول المعتمده المتداوله فی الاعصار السابقه

ومنها تکرّره و لو فی اصل واحد بطرق مختلفه و اسانید عديده معتبره. ومنها وجوده فی اصل معروف الانتساب الی من اجمع علی تصدیقه کزراه و نظرائه و علی تصحیح ما یصح عنه کصفوان بن یحیی و اشباهه. و منها کونه مأخوذاً من الکتب الّتی شاع بین السلف الوثوق بها و الاعتماد علیها و لو لم یکن مؤلفوها من الامامیه الی غیر ذلك مما لا یخلو عن اکثرها الکتب الّتی ألفت لیكون مرجعاً للانام فی الاحکام. ولیشهد علی ذلك ای کون العبره علی الوثوق بالصدور مطلقاً أنّه کان المتعارف بین القدماء علی ما صرح به الشیخ بهاء الدین فی مشرق الشمسین اطلاق الصحیح علی ما اعتضد بما تقتضی الاعتماد علیه او اقترن بما یوجب الوثوق به والركون الیه ولم یکن تقسیم الحديث الی الاقسام الاربعه المشهوره معروفاً بینهم و انه کان من زمن العلامه. [۱]. و روشن است این دسته (از روایات) در این جهت ظهور دارد که اعتبار وصف وثاقت در روایت، تنها به این دلیل است که در سایه وثاقت راوی، وثوق به صدور پدید می آید؛ بنابراین در حقیقت، ملاک وثوق به صدور است، نه وثاقت راوی؛ در نتیجه اگر وثوق به صدور از راه غیر وثاقت راوی پدید آید، همانند وثاقت راوی اعتبار خواهد داشت و روشن است که علل وثوق به صدور، منحصر به وثاقت راوی نیست؛ بلکه اسباب و علل پدید آورنده وثوق به صدور در روایات کتب معتبر، به ویژه کتب اربعه، که در همه زمانها و مکانها محور است و کتابهای دیگری که در اعتبار مانند کتب اربعه است، بسیار فراوان است. یکی از اسباب و علل وثوق آفرین، وجود روایت در بیش از یک اصل از اصول معتبر و متداول در زمانهای پیشین است. از جمله، تکرار یک روایت، گرچه در یک اصل و کتاب، با طریقهای گوناگون و سندهای متعدد و معتبر است. از جمله، وجود روایت در اصل و کتابی است که انتساب آن به کسانی چون زرار و امثال او، که همه بر پذیرش و تصدیقشان اجماع دارند معروف است. همچنین کسانی که بر تصحیح آنچه از آنان رسیده است اتفاق نظر وجود دارد؛ مانند صفوان بن یحیی و امثال او. از جمله، این که روایت در کتابهایی باشد که بین گذشتگان وثوق و اعتماد بر آنها شایع بوده است؛ گرچه مؤلفان آنها از امامیه نباشند. و همین طور دیگر اسباب و علل وثوق آفرین، که اکثر آنها در کتابهای مرجع در احکام وجود دارد. و گواه این سخن که ملاک، وثوق به صدور است، این است که طبق تصریح شیخ بهایی در کتاب مشرق الشمسین، متعارف بین قدمای اصحاب این است که آنان به روایتی که به دلیلی اعتماد بر آن تأیید می شود یا همراه با خبری است که موجب وثوق و اعتماد به آن می گردد، صحیح اطلاق می کرده اند؛ و تقسیم روایت به انواع چهارگانه مشهور، بین قدمای اصحاب شناخته شده نبوده و این تقسیم از زمان علامه حلی مطرح شده است. گفتار مرحوم صاحب کفایه در حاشیه بر رسائل، از چند جهت بسیار حایز اهمیت است: ۱- حجّیت خبر موثق به و عدم انحصار حجّیت به خبر ثقه؛ و استفاده این مبنا از روایات حجّیت خبر واحد؛ ۲- وفور اسباب وثوق به صدور در مجموعه های روایی معتبر، به ویژه کتب اربعه و کتابهای مشابه آن؛ ۳- اشاره به برخی از اسباب حصول وثوق به صدور، جدای از وثاقت راوی؛ ۴- اشاره به این نکته که کتب روایی مرجع در احکام، اکثر اسباب وثوق به صدور را داراست؛ ۵- اشاره به این جهت که وثوق به صدور، به طور عام مورد توجه قدمای اصحاب بوده است. پاورقی [۱] حاشیه بر رسائل، ص ۷۰.

محقق نائینی

ایشان در فوائد الاصول می نویسد: والقدر المتیقن دلالتها علی حجیه الخبر الموثوق به صدوراً او مضموناً کما یدل علی الاوّل الترجیح لاشتهار الروایه بین الرواه او وثاقه الراوی و عدالته فانّ هذه المرجحات کلّها ترجع الی اعتبار الخبر الموثوق صدوره و علی الثانی الترجیح بموافقه الکتاب و مخالفه العامّه و منها الاخبار الوارده فی ارجاع الائمة صلوات الله علیهم بعض الصحابه الی بعض فی اخذ الفتوی والروایه کارجاعه (ع) الی زراره بقوله (ع) اذا اردت حديثاً فعلیک بهذا الجالس و اشار الی زراره و قوله (ع) و ما رواه زراره عن ابي فلا- یجوز ردّه و قوله (ع) العمری ثقه فما ادّی الیک عنی فعنّی یؤدی و غیر ذلك من الاخبار الّتی یستفاد منها اعتبار الخبر الموثوق به و هی کثیره مستفیضه و منها مادّل علی وجوب الرجوع الی الرواه او العلماء کقوله (ع) فی خبر الاحتجاج و اما

الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواه حديثنا [الخبر] و منها الاخبار الواردة في الرجوع الى كتب بنی فضال و لا اشكال في أنه يستفاد من المجموع اعتبار الخبر الموثوق به بل يستفاد من بعضها ان الاعتماد على خبر الثقة كان مفروغاً عنه عند الصحابه مرتكراً في اذهانهم ولذلك ورد في كثير من الاخبار السؤال عن وثاقه الراوى بحيث يظهر فيها ان الكبرى مسلمة والسؤال كان عن الصغرى. ولايتوهم ان هذه الاخبار من اخبار الاحاد و لا يصح الاستدلال بها لمثل المسأله؛ فانها لو لم تكن اغلب الطوائف متواتره معنی فلا اشكال في ان مجموعها متواتره اجمالاً للعلم بصدور بعضها عنهم صلوات الله عليهم اجمعين. و الانصاف ان التتبع في هذه الاخبار يوجب القطع باعتبار الخبر الموثوق به. [۱]. قدر متيقن اين است كه اين روايات دلالت بر حجيت خبر موثق به دارد؛ چه وثوق به صدور آن و چه وثوق به مضمون آن باشد. همان گونه كه مرجح بودن روايت بين راويان يا وثاقت راوى يا عدالت راوى، بر اعتبار خبر موثق الصدور دلالت دارد و مرجح بودن موافقت با قرآن و مخالفت با عامه، بر اعتبار خبر موثق المضمون دلالت دارد. از همين مجموعه روايات است، رواياتى كه در آن امامان(ع) برخى از ياران خویش را برای گرفتن فتوا و روايت به برخى از ياران خود ارجاع داده‌اند؛ مانند ارجاع امام صادق(ع) به زراره. حضرت فرمود: «اگر حديثى را خواستى، به اين فرد كه نشسته است مراجعه كن؛ و اشاره فرمودند به زراره» و باز فرمايش امام صادق(ع) كه: «هرچه را زراره از پدرم روايت مى كند، بايد پذيرفت؛ و رد آن جايز نيست» و مانند قول امام(ع) كه به عمرى گفته است: «و هر چه را عمرى از من برايت آورد، او از من نقل مى كند» و روايات ديگرى كه از همه آنها حجيت و اعتبار خبر موثق به، به دست مى آيد و اين اخبار فراوان است. از جمله، رواياتى كه دلالت دارد بر رجوع به راويان يا عالمان؛ مانند گفته امام(ع) در خبر احتجاج: «در حوادثى كه پديد مى آيد، به راويان حديث ما مراجعه كنيد» از جمله، رواياتى كه رجوع به كتب بنی فضال را مطرح مى سازد. شكى نيست كه از مجموع اين روايات اعتبار خبر موثق به، به دست مى آيد؛ بلكه از برخى روايات استفاده مى شود كه اعتماد بر خبر ثقة نزد ياران امامان(ع) بدون حرف پذيرفته شده بوده است؛ از اين رو در بسيارى از روايات از وثاقت يك راوى سؤال مى شود؛ به گونه‌اى كه از آن به دست مى آيد كه كبرا، يعنى پذيرش خبر ثقة، مسلم بوده است و تنها سؤال از صغرا بوده؛ كه آيا اين راوى ثقة است يا نه. هرگز توهم نشود كه اين روايات از اخبار آحاد است و استدلال به اين روايات براى اثبات حجيت خبر واحد كافى نيست؛ چرا كه اگر اكثر طوايف اين اخبار متواتر معنوى نباشد، حداقل مجموع آنها متواتر اجمالى است؛ چون علم به صدور بعضى از اين روايات از امامان معصوم(ع) داريم. انصاف اين است كه كنكاش در اين روايات موجب مى شود كه يقين به اعتبار خبر موثق به پيدا كنيم. همچنين مى نويسد: ... و اما بالنسبه الى انسداد باب العلمى فللمنع عنه مجال واسع؛ فانّ ما تقدم من الادله الداله على حجية الخبر الموثوق به ظهوراً و صدوراً، سواء حصل الوثوق به من وثاقه الراوى او من سائر الامارات الاخر، مما لا سبيل الى الخدشه فيه؛ بل ينبغى عدها من الادله القطعيه و معها لا يبقى مجال لدعوى انسداد باب العلمى فى معظم الفقه؛ لاندّ الخبر الموثوق به بحمد الله واف لمعظم الاحكام؛ بحيث لم يلزم من الرجوع الى الاصول العمليه فى الشبهات التى لم يكن على طبقها خبر موثق به محذور الخروج من الدين او مخالفه العلم الاجمالى و غير ذلك من المحاذير الاتيه. و من هنا يظهر ان البحث عن دليل الانسداد على طول و كثره مباحثه قليل الفائدة لا يترتب عليه اثر مهم، لفساد اساسه و هو انسداد باب العلمى؛ نعم لو قلنا بمقاله المحقق القمى(ره) من ان اعتبار الظهورات مقصور بمن قصداً فهامه من الكلام و اغمضنا عمّا تقدم من الاشكال فى ذلك او قلنا ان اقصى ما تقضيه الادله المتقدمه انما هو حجية الخبر الصحيح الاعلاى عند المتأخرين و هو ما كان جميع سلسله سنده من الاماميه مع تعديل كل من الرواه بعد لين فى جميع الطبقات كان لدليل الانسداد مجال بل مما لا بد منه، بداهه ان الخبر الصحيح الاعلاى بهذه الاوصاف كالخبر المتواتر و المحفوف بالقرائن القطعيه اقل لا يفى بمعظم الفقه ولكن الادله المتقدمه تدل على اعتبار ما هو اوسع من ذلك و هو مطلق الخبر الموثوق به كما تقدم تفصيله؛ و معه لا تصل النوبه الى دليل الانسداد لاستنتاج حجية مطلق الظن. [۲]. و اما ادعاى انسداد باب علمى را مى توان به راحتى پذيرفت؛ چرا كه ادله حجيت خبر موثق به - چه از جهت ظهور، چه از جهت صدور؛ چه وثوق به خبر از راه وثاقت راوى به دست آيد، چه از طريق امارت

دیگر - قابل خدشه نیست؛ بلکه این از ادله قطعی است؛ و با وجود این ادله، جایی برای ادعای انسداد باب علمی در معظم فقه نمی ماند؛ چرا که خبر موثق به بحمدالله برای عمده احکام کافی است؛ به گونه ای که از رجوع به اصول عملیه، در شبهاتی که خبر موثق به نباشد، محذور خروج از دین یا مخالفت با علم اجمالی یا چیزی از این دست پدید نمی آید. از این جا آشکار می شود که بحث از دلیل انسداد، با طول و تفصیل مباحثش، کم فایده است و اثر مهمی بر آن مترتب نمی شود؛ چرا که اساس آن که، انسداد باب «علمی» است، باطل است. بله اگر ما قائل به گفته محقق قمی شویم، که اعتبار ظهورات را منحصر به مقصودین بالا فهم می داند و اشکال آن را نادیده بگیریم یا بگویم که نهایت آنچه از ادله متقدم به دست می آید، تنها حجیت خبر صحیح اعلائی است، یعنی خبری که همه سلسله سندش امامی و هر کدام از راویان در همه طبقات از سوی دو عادل حکم به عدالتشان شده باشد، در این صورت دلیل انسداد میدان پیدا می کند؛ بلکه چاره ای جز تن دادن به انسداد نیست. چرا که خبر صحیح اعلائی با این اوصاف، چون خبر متواتر که محفوف به قرینه قطعی باشد، کمتر است و به معظم فقه نمی رسد؛ ولی ادله متقدم، اعتبار بیش از این را می رساند؛ و آن حجیت مطلق خبر موثق به، آن گونه که به تفصیل گذشت و با وجود حجیت خبر موثق به، فرصت به دلیل انسداد نمی رسد؛ تا حجیت مطلق ظن از آن به دست آید. و باز در فوائد الاصول می آورد: لانه یکفی لاثبات حجه الخبر الموثوق به ما تقدم من الادله و عمدتها الطریقیه العقلائیه مع عدم ردع الشارع عنها. برای اثبات حجیت خبر موثق به، ادله ای که گذشت کافی است و عمده آن ادله سیره عقلائیه است، که شارع از آن منعی نکرده است. [۳]. آیه الله العظمی خویی می نویسد: و سمعت شیخنا الاستاذ الشیخ محمد حسین النائینی - قدس سره - فی مجلس بحثه یقول: «ان المناقشه فی اسناد روایات الکافی حرفه العاجز». [۴]. شنیدم که استاد بزرگوار ما، شیخ محمد حسین نائینی، در جلسه بحثش فرمود: مناقشه در سند روایات کتاب کافی، کار عاجزان است. (کسانی که نمی توانند از عهده فهم احادیث بر آیند، مناقشه سندی می کنند). پاورقی [۱] فوائد الاصول، ج ۳، ص ۶۷. [۲] همان، ج ۳، ص ۸۳. [۳] همان، ج ۳، ص ۷۷. [۴] معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۸۱.

محقق عراقی

وی درباره جبر سندی و دلالتی روایت به وسیله ظن، می نویسد: ... و محل الکلام فی ذلک یقع تاره فی جابریه الظن او موهبتیه للسند و اخرى للدلاله؛ فنقول اما جابریه الظن و موهبتیه للروایه سنداً، فاجمال القول فیه هو انه یختلف ذلک باختلاف الوجوه المذكوره فی مناط حجه الروایه، من کونه مطلق الوثوق الشخصی بصدور الروایه عن الامام (ع) ولو من الخارج او کونه الوثوق الحاصل من نفس الروایه باعتبار المزایا الداخلیه، لامطلق الوثوق ولو من الخارج او کونه الوثوق النوعی الناشی عن الامور الداخلیه كالظنون الرجالیه المعموله فی تمیز المشتريات و تحصیل عداله الراوی و وثاقته او مطلق الوثوق النوعی و لو من الخارج، اما مطلقاً او بشرط عدم قیام ظن فعلی علی الخلاف... [۱]. و موضوع سخن گاه در جابر بودن ظن یا موهن بودن آن برای سند است و گاه در جابر بودن و موهن بودن آن برای دلالت. اما درباره جابر بودن و موهن بودن ظن برای سند روایت اجمال سخن در آن این است که این حقیقت با توجه به مبانی مختلفی که در باب حجیت روایت است، تفاوت می یابد (مبانی از این دست است): ۱- مبانی حجیت روایت، مطلق وثوق شخصی به صدور روایت از امام (ع) باشد؛ گرچه این وثوق از خارج از روایت پدید آید؛ ۲- مبانی حجیت روایت، وثوقی باشد که از خود روایت با توجه به مزایای داخلی روایت به دست می آید، نه مطلق وثوق؛ گرچه از خارج روایت باشد؛ ۳- مبانی حجیت روایت، وثوق نوعی باشد که از امور داخلی حاصل می شود؛ چون ظنون رجالی، که در تمیز مشتريات و تحصیل عدالت و وثاقت راوی به کار گرفته می شود؛ ۴- مبانی حجیت روایت، مطلق وثوق نوعی باشد؛ گرچه از خارج از حدیث پدید آید؛ چه به طور مطلق و چه مشروط به عدم قیام ظن فعلی بر خلاف آن... آنگاه ایشان بحث را بر پایه تک تک مبانی گذشته بررسی می کند و سپس می فرماید: و حیث ان التحقیق هو الاحتمال الرابع و هو کون مدار الحجیه علی مجرد الوثوق النوعی بالصدور ولو من الخارج

من دون اناطه بعدم قيام الظن الفعلي على الخلاف كما تقدم في مبحث حجية خبر الواحد، فلا يقدح في حجته قيام الظن الفعلي على الخلاف الا اذا فرض كشفه عن خلل فيه يوجب ارتفاع الوثوق النوعي. و من هذا البيان ظهر عدم الاحتياج الى القواعد الرجالية المعموله في تصحيح الاخبار. فان الاحتياج اليها انما هو على القول بتخصيص الوثوق الفعلي او النوعي بالوثوق الناشئ من المزايا الداخلية والا- فعلى المختار من كفايه مطلق الوثوق النوعي و لو من الخارج كالشهره الفتوائيه الاستناديه لا يحتاج الى اعمال القواعد الرجالية؛ كما انه باعراض المشهور عنه لا بد من طرحه و لو كان في نفسه صحيحاً و كان رواته جميعاً من مزكاه بتركيه العدلين؛ لأن اعراض المشهور عن مثله يكشف لا محاله عن خلل في سنده موجب لارتفاع الوثوق عنه و من هذه الجبهه اشتهر بينهم بأن الخبر كلما ازداد صحه ازداد باعراض المشهور عنه وهناً... و چون تحقیق همان مبنای چهارم است؛ یعنی ملاک حجیت همان مجرد وثوق نوعی به صدور است، گرچه این وثوق از خارج از حدیث به دست آید، و مشروط به عدم قیام ظن فعلی بر خلاف هم نیست - همان گونه که در مبحث حجیت خبر واحد گذشت - بنابراین قیام ظن فعلی بر خلاف، ضرری به حجیت روایت نمی زند؛ مگر در این فرض که ظن فعلی بر خلاف، کاشف از نقصی در روایت باشد، که وثوق نوعی را از بین ببرد. و با این بیان واضح گشت که نیازی به قواعد رجالی که برای تصحیح روایت به کار گرفته می شود نیست؛ چرا که نیاز به قواعد رجالی، تنها بر پایه مقید ساختن وثوق فعلی یا نوعی به وثوقی است که از مزایای داخلی نشأت گرفته باشد؛ و گرنه بر پایه مبانی مختار ما، که همان کفایت مطلق وثوق نوعی است، گرچه از خارج از حدیث باشد - چون شهرت فتوایی که مستند به روایت باشد - دیگر نیازی به اعمال قواعد رجالی نیست. همان گونه که روشن گشت، با اعراض مشهور از حدیث، لازم است حدیث را طرح کرد؛ گرچه خود حدیث صحیح باشد و روایانش همه از سوی دو عادل ترکیه شده باشند؛ چرا که اعراض مشهور از چنین حدیثی، کشف می کند که خللی در سند حدیث است که ایجاب کرده وثوق به حدیث از بین برود. و از همین رو در میان عالمان مشهور شده است که خبر هرچه صحتش بیشتر باشد، با اعراض مشهور از آن، وهن و ضعفش بیشتر می گردد... همچنین محقق عراقی می نویسد: ثم ان الثقة في ذلك الاخبار و ان كانت ظاهره في العدالة بل اعلی درجتها ولكن يمكن دعوى عدم اعتبار وصف العدالة في الراوى في حجية روايته و ان مدار الحجية انما كان على حيث الوثوق في نقل الرواية بنحو يضعف فيه احتمال الكذب بحيث لا يعتنى به العقلاء. و ان التعبير بالمأمونية في الدين و الدنيا انما هو من جهت كونه ملزوماً للوثاقه في الحديث، لا من جهة مدخلية لخصوصيه المأمونية في الدين في الراوى في حجية روايته. [۲]. ثقه در روایات حجیت خبر واحد، گرچه ظهور در عدالت راوی، بلکه بالاترین درجه عدالت دارد، ولی ممکن است بگوییم که وصف عدالت در راوی برای حجیت روایت او معتبر نیست و ملاک حجیت تنها بر پایه وثوق در نقل روایت است؛ به گونه ای که احتمال کذب روایت به درجه ای ضعیف باشد که عقلا به آن توجهی نکنند. و نیز تعبیر به مأمونیت در دین و دنیا، تنها از این جهت است که لازمهاش وثوق به حدیث است، نه از این جهت که مأمونیت راوی در حجیت روایت او خصوصیت داشته باشد. همچنین می نویسد: و من ذلك ترى بناء الاصحاب رضوان الله عليهم على العمل بالخبر الموثوق به ولو من غير الثقة اذا علموا بأن الراوى سديد في نقل الرواية و متحرز عن الكذب و كان ممن لا- يطعن في روايته و ان كان مخطئاً في اعتقاده و سالکاً غير الطريقه المستقیمه... فان ذلك شاهد صدق لما ذكرنا من ان مدار الحجية عندهم هو مجرد كون الخبر موثوق الصدور عن النبي (ص) او الائمه بنحو يضعف فيه احتمال الكذب ضعفاً لا يعتنى به العقلاء بنحو يعد المعنى به من الوسواسين؛ لا لأن مدار الحجية عندهم على عداله الراوى. و حیثیذ فلا- اشکال فی دلاله تلك الاخبار على حجية خبر الموثوق به صدوراً او مضموناً كما يدل على الاول الترجيح بالشهره و الشذوذ و بعداله الراوى و وثاقته و على الثانى الترجيح بموافقه الكتاب و مخالفه العامه. [۳]. و از این روست که می بینی بنای اصحاب رضوان الله تعالى عليهم بر عمل به خبر موثوق به است؛ گرچه راوی آن شیعه نباشد؛ اگر بدانند که راوی در نقل روایت استوار است و از دروغ پرهیز دارد و روایتش خدشه ندارد؛ گرچه از نظر عقیدتی منحرف باشد و غیر راه مستقیم را پیمايد... این خود شاهد درستی است برای آنچه ذکر کردیم، که ملاک حجیت نزد عالمان، همان صرف موثوق الصدور بودن خبر

از پیامبر(ص) یا امامان(ع) است؛ به گونه‌ای که احتمال کذب در آن به حدی ضعیف باشد که عقلاً به آن اعتنایی نکنند؛ به گونه‌ای که اعتنای به احتمال کذب، وسوسه محسوب شود. ملا-ک، موثق الصدور بودن است، نه این که ملا-ک عدالت راوی باشد. و بنابراین در دلالت مجموعه روایات بر حجیت خبر موثق به شکی نیست؛ چه وثوق از حیث صدور باشد، چه از حیث مضمون؛ همان گونه که ترجیح به شهرت و شدوذ و ترجیح به عدالت و وثاقت راوی بر وثوق صدوری و ترجیح به موافقت کتاب و مخالفت عامه بر وثوق مضمونی دلالت دارد. پاورقی [۱] نه‌ایه‌الافکار، ج ۳، ص ۱۸۴ تا ۱۸۶. [۲] همان، ج ۳، ص ۱۳۴. [۳] همان، ص ۱۳۵.

محقق اصفهانی

حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی) می‌نویسد: و اما الکلام من حیث الجابریه و الموهبیه: فمجل القول اما فی الجابریه، فبان دلیل حجیه الخبر حیث دل علی حجیه الخبر الموثوق بصدوره. فاذا حصل الوثوق بصدور الخبر ولو من طریق غیر معتبر، فقد تحقق موضوع الحكم وجداناً قهراً فیعمه دلیل الحجیه... [۱]. سخن درباره جابریت و موهبیت به اجمال چنین است: اما درباره جابر بودن، چون دلیل حجیت خبر واحد، دلالت بر حجیت خبر موثق الصدور می‌کند؛ بنابراین اگر وثوق به صدور خبر پدید آید، گرچه از راه غیر معتبر باشد، موضوع حکم وجداناً و قهراً فراهم شده است؛ در نتیجه دلیل حجیت خبر واحد شامل آن می‌گردد. ایشان در ادامه می‌نویسد: مع ان الاعتبار بتحقیق الخبر الموثوق به عندنا. در ارتباط با گفتار مرحوم اصفهانی، تذکر این نکته ضروری است: ایشان بر این باور است که وثوق به خبر باید برای خود ما پدید آید و صرف حصول برای دیگران کافی نیست (دقت شود)؛ ولی در هر حال حجیت خبر موثق به را پذیرفته‌اند. پاورقی [۱] نه‌ایه‌الدرايه، ج ۳، ص ۴۳۳ تا ۴۳۶.

آیه الله العظمی حکیم

آیه الله العظمی سید محسن حکیم(ره) می‌نویسد: المحتمل بدواً فی ادله الحجیه احد امور ثلاثه: الاول: حجیه الخبر المظنون بصدوره بالنظر الى نفس السند؛ مثل کون الراوی ممن یظن بصدقه؛ الثاني: حجیه مظنون الصدور ولو بالنظر الى ما هو خارج عن السند؛ مثل عمل الاصحاب به و اعتماد هم علیه؛ الثالث: حجیه ما هو اعتم من ذلك و ما هو مظنون الصحه و مطابقه مؤداه للواقع ولو بالنظر الى الخارج؛ كما لو كان الخبر موافقاً لفتوى المشهور و ان لم يعتمدوا علیه كخبر الدعائم و الرضوى و نحوهما. و ظاهر المصنّف استظهار الثالث من ادله الحجیه و لا یخلو من تأمل. بل المتیقن هو الاول و ان كان الثاني اظهر. [۱]. آنچه در ادله حجیت خبر واحد در ابتدا به ذهن می‌رسد، یکی از سه امر است: ۱- حجیت خبری که با توجه به سند مظنون الصدور است؛ مثل این که راوی از کسانی باشد که ظن به صدق او می‌رود؛ ۲- حجیت خبر مظنون الصدور، گرچه این ظن به صدور با توجه به چیزی باشد که از سند بیرون است؛ مانند عمل اصحاب به خبر و اعتماد اصحاب به خبر؛ ۳- حجیت خبر، اعم از دو قسم بالا- و خبری که ظن به صحت و مطابقت مفاد آن با واقع باشد، گرچه با توجه به قرائن بیرونی، مثل این که خبر موافق با فتوای مشهور باشد، گرچه اعتماد مشهور به خبر ثابت نباشد، مانند خبر دعائم و فقه الرضا و مانند آن. و ظاهر مصنف (یعنی صاحب کفایه) استظهار احتمال سوم از ادله حجیت خبر واحد است و این استظهار خالی از تأمل نیست؛ بلکه قدر متیقن احتمال اول است؛ گرچه احتمال دوم ظاهرتر است. گفتنی است، ما در نقل کلمات عالمان، راه اختصار را پیمودیم و از نقل کلمات دیگران خودداری کردیم. البته در صورتی که احساس ضرورت شود، هم بخش‌های دیگری از کلمات اعلام را می‌آوریم و هم استدلالی و برهانی وارد بحث می‌شویم و درستی مبنای عالمان شیعه را به اثبات می‌رسانیم. پاورقی [۱] حقائق الاصول، ج ۲، ص ۲۱۷.

بخش دوم؛ نقد بر خورد شدید کتاب مشرعه با روایات مهدویت

اشاره

در این بخش می‌بینیم که مؤلف مشرعه بحارالانوار چه اندازه از روایات سه جلد مهدویت (جلدهای ۵۱ و ۵۲ و ۵۳) را در بحارالانوار معتبر می‌داند و آنگاه به برخی از مناقشه‌های محتوایی ایشان می‌پردازیم. ما بر این باوریم که یک نگاه کوتاه به آنچه در مشرعه آمده - با توجه به آنچه از مبانی فقیهان شیعه آوردیم - ما را به اعتبار اکثر روایات بحارالانوار می‌رساند. شما هم بخوانید و داوری کنید: ایشان از مجموع ۴۰۹ روایت در هفده باب از جلد ۵۱ بحارالانوار، تنها حدود ۳۸ روایت را معتبر می‌داند و نیز از مجموع ۶۳۴ روایت در باب‌های ۱۸ تا ۳۷ از جلد ۵۲ بحارالانوار، تنها حدود ۴۹ روایت را معتبر می‌شناسد و از مجموع ۱۹۳ روایت در باب‌های ۲۸ تا ۳۱ از جلد ۵۳ بحارالانوار، تنها حدود سه روایت را معتبر می‌داند؛ و بدین شکل از مجموع هزار و دویست و سی و شش روایت مهدویت، تنها حدود نود روایت را معتبر و قابل اعتماد معرفی می‌کند. تازه در برخی از این ۹۰ روایت نیز مناقشات دلالتی و محتوایی دارد؛ که در نتیجه شاید حدود هفتاد یا هشتاد روایت از دیدگاه ایشان مقبول باشد. آنگاه ایشان شکوه می‌کنند که روایات مهدویت اکثر مسائل مربوط به حضرت و حکومتشان را بازگو نمی‌کند و با توجه به اجمالی که در روایات است، نفی و اثبات چیزی ممکن نیست و باید علم آن را به خداوند واگذار کرد. بنگرید! جداً شگفت‌انگیز است! ایشان می‌نویسد: والحق ان الروایات الواردة فی حق المهدی (ع) و خروجه و ملکه لم تبین جمیع ما یتعلق به (ع) و لا اکثرها؛ و مع اجمالها لا طریق الی النفی و الاثبات؛ و اللازم ایکال علمها الی الله تعالی - حشرنا معه و عجل الله تعالی فرجه - [۱]. باز می‌نویسد: و خلاصه الکلام انّ مدّه حکومه المهدی و کیفیت ها و تعیین عدد الرّاجعین و حالاتهم و کیفیت رجوع الامام و بقاء عمره و وضع الناس فی هذه الدور و بقاء الانسان بعد المهدی و هل له خلفاء غیرالائمة و ما مقامهم و هل الرجعه تدوم بعد وفاته (ع) امور مهمّه؛ لکن لا دلیل عندنا علی احد منها و لا سیل الیه. [۲]. از مجموع یک هزار و دویست و سی و شش روایت، که اکثر آن مثل اشک چشم است، در نظر ایشان تنها ۹۰ روایت اعتبار سندی لازم را دارد؛ علاوه بر آن که از دیدگاه فردی و شخصی ایشان، تعدادی از این روایات معتبر هم مشکل محتوایی و دلالتی دارد. بنابراین ما می‌مانیم و حدود ۸۰ روایت؛ و با این مجموعه کم از روایات نمی‌توانیم مسایل مربوط به مهدویت را به دست آوریم. فعلى الاسلام السلام. آیا تنها راه پذیرش روایات، همان اعتبار سندی است و راه‌های اعتبار یابی روایات همه بسته شده است؛ معاضدت‌های روایی و قراین و ثوق آور همه از بین رفته است و این گونه باید بر روایات شیعه چوب حراج زد؟! آیا این مصداق گفتار حضرت امیرالمؤمنین (ع) نیست که فرمود: «یذرو الروایات ذرورالریح الهشیم. آن گونه که باد گیاهان خشک شده را می‌پراکند، او نیز روایات را می‌پراکند.»؟ [۳]. آیا این سخت‌گیری در پذیرش روایات، همان نیست که مرحوم وحید بهبهانی با آن مبارزه کرده است. روایات را این گونه طرد و نفی کنیم؛ آنگاه عزا بگیریم که این تعداد کم، مشکل ما را در مسایل مربوط به مهدویت حل نمی‌کند و برای ما راهگشا نیست؛ و در نتیجه باید آنها را بوسید و در بسته به خداوند واگذار کرد؟ ما هم، به سخت‌گیری ایشان در پذیرش روایات تن نمی‌دهیم و هم، طرد محتوایی روایات را، که نظر فردی و شخصی پشتوانه آن است، نمی‌پذیریم. باید در برابر روایات زانو زد و در آنها تأمل کرد و به مفاد صحیح آنها راه یافت. این کار فقیه در دین است؛ نه نفی گسترده روایات و طرد ذوقی و شخصی مفاد آنها. جالب‌تر این جاست که باز نویسنده محترم مشرعه، پس از زدن چوب حراج بر روایات و نفی اعتبار اکثر آنها، اشکال می‌کند که چرا خداوند و پیامبر و امامان (ع) و به ویژه امامان اخیر و شخص حضرت مهدی (ع) مجموعه‌ای را تدوین نکردند که اصول و معارف و احکام دینی را برای ما بازگو کنند. کمترین سخن ما با ایشان این است که: شما از آنچه پیامبر و امامان برای ما گذاشته‌اند، فاصله می‌گیرید؛ آنگاه ابراز نیاز می‌کنید. آنان این مجموعه روایات را برای فقیهان ما آماده ساخته‌اند، و فقیهان و کارشناسان دین باید از این مجموعه بهره گیرند. بنگرید متن سخن نویسنده مشرعه را،

که جداً شگفت‌انگیز است. ایشان در این باره که انتفاع ما از امام در زمان غیبت، به چه شکلی است و این که انتفاع در امور دینی نیست، می‌نویسد: فان قلت: نعم لكن لِمَ يأذن الله لبعض الخواص في لقاء الامام (ع) في الانتفاع منه في تكميل الفقه المشحون بالاستنباطات الخاطئه. قلت: هذا الايراد لا يخص الامام الغائب (ع)؛ بل الائمة الثلاثة قبله (الجواد و الهادی و العسکری علیهم السلام) ايضاً لم يقوموا باكمال الفقه مع كونهم بين الناس. بل هذا السؤال يتجه الى الله بأنه كما انزل القرآن لِمَ لم ينزل كتاباً جامعاً لجميع الاصول و المعارف الاسلاميه و الاحكام الفرعيه و قواعدها؟ او لِمَ لم يأمر نبيّه بتدوين ذلك او اوصيائه. و اما الجامعه، فهي اولاً: غير حاويه لجميع الاحكام جزماً و ان كان فيها ارش الخدش و ثانياً: انه بقي عندهم و لم يؤدوها، حتى في سنة ۲۶۰ قبل فوت العسکری بأشهر الى الشيعة. فمن كل ذلك يعلم ان مشيه الله تعالى جاريه على الوضع الموجود ولسنا شركاء له تعالى في الربويّه و امر التكوين و التشريع، بل عباد مقهورون مطيعون و ما اوتينا من العلم الا قليلاً. [۴]. اگر اشکال کنی: چرا خداوند به برخی از خواص شیعه اجازه دیدار با امام مهدی (ع) نداد، تا آنان از امام (ع) در ارتباط با تکمیل این فقه، که پر از استنباط‌های خطاست، بهره‌مند گردند. در جواب گویم: این ایراد تنها در ارتباط با امام زمان (ع) مطرح نیست؛ بلکه سه امام قبل از حضرت مهدی (ع) نیز این فقه را کامل نکردند؛ با این که در میان مردم بودند. بالاترین که، این سؤال به خداوند متوجه می‌شود: چرا همان گونه که قرآن را نازل فرمود، کتابی که جامع همه اصول و معارف و احکام و قواعد آن باشد، فرو نفرستاد؟ یا چرا پیامبرش را مأمور نساخت که چنین کتاب جامعی را تدوین کند؟ و نیز چرا به اوصیای پیامبر دستور تدوین چنین کتابی را نداد؟ و اما جامعه (کتابی که نزد امامان (ع) بوده است) اولاً: قطعاً همه احکام را ندارد؛ گرچه ارش خدش در آن باشد و ثانياً: این جامعه هم نزد خود امامان (ع) ماند و آن را تا سال ۲۶۰؛ یعنی قبل از فوت (شهادت) امام عسکری (ع)، در اختیار شیعه قرار ندادند. از همه اینها می‌فهمیم که خواست خدا بر وضع موجود و جاری بوده است و ما هم که شریک و هم‌تای خدا در تربیت، تکوین و تشريع نیستیم. ما بندگان محکوم و مطیع هستیم و تنها بهره کمی از علم و دانش داریم. ما تنها یک جمله در پاسخ به این ایراد می‌آوریم (دقت شود که ایشان در «ان قلت» اشکال کرده است و در «قلت» ایراد را پذیرفته و کاملتر کرده است. البته در پایان آورده است که ما بنده ایم و دانش ما محدود است و این حرفها را نمی‌فهمیم.): دوستی می‌گفت: بعضی از عالمان در حرف و موضوعی که مطرح می‌شود، هنگامی که روایت در بحث کم است، می‌گویند: کاش امامان شیعه (ع) در این باب مطلبی می‌فرمودند و کاش روایاتی می‌رسید! ولی وقتی عملکرد و نظر همین دسته از عالمان را در فروعی که روایات بسیار رسیده است می‌نگریم، می‌بینیم در آنجا هم نمی‌توانند از روایات خوب بهره‌مند شوند؛ به پای سند یا دلالت روایات می‌پیچند و آنها را از کار می‌اندازند. این دوست ما می‌گفت: ظاهراً روش این دسته از عالمان در استنباط و بهره‌مندی از روایات مشکل دارد؛ نه کار و گفتار امامان (ع). حال وضعیت این اشکال و تأیید گسترده شما از آن، مثل داستان این دسته از عالمان است. شما با توجه به اعتبار سندی محض، اکثریت روایات شیعه را از اعتبار می‌اندازید؛ آنگاه می‌فرمایید: چرا امامان در باب این معارف، اصول و احکام روایاتی ندارند؟ چرا شما میراث فرهنگی شیعه و روایات امامان (ع) را بی‌جهت از اعتبار می‌اندازید و چوب حراج بر سرمایه شیعه می‌زنید؛ آنگاه مطالبه روایت می‌کنید و خدا و پیامبر و امام را زیر سؤال می‌برید، که چرا چنین کتاب جامعی که مشکل شما را حل کند، در اختیار شما نگذاشته‌اند؟ اگر به گفتار عالمان شیعه، از وحید بهبهانی گرفته تا دیگران، بنگرید و در آن به دقت غور کنید، می‌بینید که این مجموعه روایات شیعه از اعتبار مطلوبی برخوردار است و نیاز شیعه را به حمد الله تا کنون حل کرده و در آینده هم به دست توانای فقیهان شیعه حل خواهد کرد. گفتنی است، از کجا جزم پیدا کرده‌اید که در کتاب جامعه همه احکام نیامده است؟ مگر تعبیر اینکه حتی ارش خدش در آن آمده، گویای حضور همه احکام در آن نیست؟ البته این که چه کسی و چگونه می‌تواند همه احکام را از آن استنباط کند، خود جای بحث دارد. ما در پایان باز توصیه می‌کنیم که کلام وحید بهبهانی - قدس سره - مورد توجه قرار گیرد. مطالعه کتاب «الفوائد الحائریه» و «الرسائل الاصولیه» ایشان مورد تأکید ماست. در ضمن از هر گونه نقد عالمانه در این زمینه استقبال می‌کنیم. و از طرفداران حجّیت خبر

موثوق به می‌خواهیم که در تبیین این مبنای مقبول و دفاع از آن احساس وظیفه کنند. در ادامه نقد، از روایات معتبری که مورد مناقشه دلالی قرار گرفته، دفاع می‌کنیم: الف) دفاع از عدم پذیرش توبه، هنگامی که امام دست به شمشیر می‌برد؛ ب) رد استبعاد درباره ایمان آوردن همه مردم؛ پ) رد استبعاد صلح و آشتی حیوانات؛ ت) رد استبعاد از کوتاهی زمان حکومت امام؛ ث) رد استبعاد از کشتن کسانی که به قتل امام حسین (ع) راضی هستند؛ ج) دفاع از بعضی وجوه عدم ذکر نام مخصوص حضرت. پاورقی [۱] مشرعه بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۴. [۲] همان، ص ۲۴۵. [۳] نهج البلاغه، خطبه ۱۷. [۴] مشرعه بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۳.

روایت معتبری که از پذیرفته نشدن توبه در زمان ظهور سخن می‌گوی

در مشرعه بحار الانوار، جلد دوم، صفحه ۲۱۰ می‌نویسد: در باب پنج از شصت و شش روایتی که در این باب آمده است، تنها یک روایت معتبر است و آن صحیح ابن رثاب است و درباره آن می‌گوید: اقول: و الاولی رد علمها الی قائلها و لا یتیسر للمحقق المحکم بعدم قبول التوبه حین ظهور المهدی عجل الله فرجه سزاوارتر آن است که دانش این روایت را به گوینده‌اش واگذاریم و محقق نمی‌تواند بگوید که توبه در هنگام ظهور حضرت مهدی (ع) پذیرفته نیست. متن حدیث ابی، عن سعد، عن ابن ابی الخطاب، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن ابی عبد الله (ع) انه قال: فی قول الله یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل فقال: الایات هم الائمہ و الایه المنتظر هو القائم (ع) فیومئذ لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل قیامه بالسیف و ان آمنت بمن تقدّمه من آبائه (ع) [۱]. امام صادق (ع) درباره گفته خداوند عزوجل: «روزی که بعضی از آیات پروردگارت تحقق پذیرد، ایمان افرادی که قبلاً-ایمان نیاورده‌اند یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت.» فرمود: آیات همان امامان (ع) هستند و آیه‌ای که انتظار او می‌رود امام قائم (ع) است؛ در آن روز ایمان کسانی که قبل از قیام حضرت با شمشیر، بوده است. سودی نخواهد داشت گرچه به امامان پیشین یعنی پدران حضرت (ع) ایمان داشته باشد. گفتنی است علامه طباطبایی نیز در تفسیر المیزان، می‌نویسد: و قد عدت فی الروایات من تلك الایات خروج دابه الارض و الدخان و خروج یأجوج و مأجوج و هذه امور ینطق بها القرآن الکریم و عدّ منها غیر ذلک کخروج المهدی (ع) و نزول عیسی بن مریم و خروج الدجال و غیرها و هی و ان کانت من حوادث آخر الزمان لکن کونها ممّا یغلق بها باب التوبه غیر واضح. [۲]. در روایات، خروج دابه الارض و دخان و خروج یأجوج و مأجوج از همین آیات محسوب شده است و این آیات در قرآن نیز آمده است. و از همین آیات محسوب می‌شود آیاتی چون خروج حضرت مهدی (ع) و نزول عیسی (ع) و خروج دجال و دیگر آیات. و این آیات گرچه از حوادث آخر الزمان محسوب می‌شود، ولی این که با حضور این‌ها باب توبه بسته شود روشن نیست. دفاع ما با توجه به چند نکته پذیرفته نشدن توبه در زمان ظهور پس از اتمام حجت‌ها و ابلاغ پیام‌ها آن زمان که حضرت دست به شمشیر می‌برد توجیه شدنی است. الف: کسانی که تا آن زمان که امام دست به شمشیر می‌برد، ایمان نیاورده‌اند دیگر ایمان واقعی نمی‌آورند و ایمانشان صوری و منافقانه است و امام مهدی (ع) هر منافقی را از دم تیغ می‌گذرانند... ثم یدخل الکوفه فیقتل بها کل منافق مرتاب [۳]. آن‌گاه امام به کوفه می‌رود و هر منافق تردید کننده را می‌کشد. ب: حضور، ظهور و دست به شمشیر بردن امام چون عذاب و صاعقه‌ای دنیایی است که به هیچ کس رحم نمی‌کند. تا قبل از آن که عذاب الهی در دنیا فرا رسد توبه و پذیرش سودمند است، ولی پس از عذاب دیگر توبه و پذیرش سودی ندارد. توبه و پذیرش کسانی که پس از شروع جنگ و دست به شمشیر بردن امام است، چونان توبه کسانی است که با دیدن عذاب دنیایی توبه می‌کنند؛ این توبه پذیرفته نیست. برای توضیح بیشتر به این آیات بنگرید و در تفسیر و روایات ذیل آن‌ها دقت کنید. آیات: ۱- (هل ینظرون الا ان تأتیهم الملائکه او یأتی ربک او یأتی بعض آیات ربک یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیراً قل انتظروا انا منتظرون). آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان (مرگ) به سراغشان آیند یا خداوند (خودش) به سوی آن‌ها بیاید یا بعضی از آیات پروردگارت (و نشانه‌های رستاخیز) بیاید؟ اما آن روز که

بعضی از آیات پروردگارت تحقق پذیرد، ایمان آوردن افرادی که قبلاً ایمان نیاوردند یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت. بگو (اکنون که شما چنین انتظارات نادرستی دارید) انتظار بکشید ما هم انتظار (کیفر شما را) می‌کشیم. [۴]. ۲- (ان الذين حَقَّتْ عليهم كلمة ربك لا يؤمنون و لو جاء تهم كل آية حتى يروا العذاب الاليم فلو لا كانت قريه آمنت فنفعها ايمانها الا قوم يونس لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي في الحيوة الدنيا و متنا هم الى حين. آنان که فرمان پروردگار تو بر آنان تحقق یافته و به جرم اعمالشان توفیق هدایت را از آنها گرفته است، هرگز ایمان نمی‌آوردند؛ هر چند تمام آیات (و نشانه‌های الهی) به آنان برسد تا زمانی که عذاب دردناک را ببینند. چرا هیچ یک از شهرها و آبادی‌ها ایمان نیاوردند که (ایمانشان به موقع باشد و) به حالشان مفید افتد؛ مگر قوم یونس. هنگامی که آنها ایمان آوردند عذاب رسوا کننده را در زندگی دنیا از آنان بر طرف ساختیم و تا مدت معینی آنها را بهره‌مند ساختیم). [۵]. ۳- (و يقولون متى هذا الفتح ان كنتم صادقين قل يوم الفتح لا ينفع الذين كفروا ايمانهم و لا هم ينظرون فأعرض عنهم و انتظر انهم منتظرون. آنان می‌گویند: اگر راست می‌گوئید این پیروزی شما کی خواهد بود؟ بگو روز پیروزی ایمان آوردن سودی به حال کافران نخواهد داشت و به آنها هیچ مهلت داده نمی‌شود. حال که چنین است از آنها روی بگردان و منتظر باش آنها نیز منتظرند). [۶]. ۴- (فلما جاء تهم رسلهم بالبينات فرحوا بما عندهم من العلم و حاق بهم ما كانوا به يستهزئون فلما راوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و كفروا بما كنا به مشركين فلم يك ينفعهم ايمانهم لما راوا بأسنا سنه الله التي قد خلت في عباده و خسر هنالك الكافرون. هنگامی که رسولان نشان دلایل روشن برای آنان آوردند، به دانشی که خود داشتند خوشحال بودند، ولی آنچه را که به تمسخر می‌گرفتند آنان را فرا گرفت. هنگامی که عذاب ما را دیدند، گفتند: هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم کافر شدیم. اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند ایمانشان برای آنها سودی نداشت. این سنت خداوند است که همواره در میان بندگان اجرا شده و آنجا کافران زیانکار شدند). [۷]. روایات تفسیر نورالثقلین، در ذیل آیه ۱۵۸ از سوره انعام روایاتی مشابه این روایت را می‌آورد. بنگرید به روایت سیصد و پنجاه هفت که خروج قائم منتظر را از این آیات می‌داند: «قال الصادق جعفر بن محمد (ع) فی قول الله عزوجل «يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل او كسبت في ايمانها خيراً» یعنی خروج القائم المنتظر منّا امام صادق (ع) درباره گفته خداوند عزوجل، می‌گوید: «آن روز که بعضی از آیات پروردگارت تحقق پذیرد ایمان آوردن افرادی که قبلاً ایمان نیاورده‌اند یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت»، فرمود: منظور خروج حضرت قائم منتظر (ع) ماست). [۸]. در روایتی دیگر از امام رضا (ع) سؤال می‌شود که چرا ایمان فرعون پذیرفته نشد، امام می‌فرماید: «چون به هنگام دیدن عذاب ایمان آورد و چنین ایمانی پذیرفته نیست». آن گاه امام به تقویت این سنت در گذشته و آینده اشاره می‌فرماید و آیه (فلما راوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و كفروا بما كنا به مشركين فلم يك ينفعهم ايمانهم، لما راوا بأسنا و آیه يوم يأتي بعض آيات ربك)... را گواه می‌گیرد. [۹]. بدین شکل چه اشکالی دارد اگر کسی حقیقت را پس از ظهور حضرت و اتمام حجت و ابلاغ پیام پذیرفت، دیگر پس از شمشیر کشی حضرت (قیام بالسيف) توبه‌اش پذیرفته نباشد. آن گونه که امام هادی (ع) در موردی به آیه «فلما راوا بأسنا قالوا امنابالله وحده» استناد کردند و حکم به قتل فردی مسیحی دادند که با زن مسلمان زنا کرده بود و هنگامی که خواسته بودند او را بکشند ایمان آورده و مسلمان شده بود. بنگرید «قدم الى المتوكل رجل نصراني فجر بامراه مسلمة فأراد ان يقيم عليه الحد فأسلم فقال يحيى ابن اكرم الايمان يمحو ما قبله و قال بعضهم يضرب ثلاثة حدود فكتب المتوكل الى علي بن محمد النقي يسأله فلما قرا الكتاب كتب يضرب حتى يموت فأنكر الفقهاء ذلك فكتب اليه يسأله عن العله فقال: بسم الله الرحمن الرحيم فلما راوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و كفروا بما كنا به مشركين السوره قال فأمر المتوكل فضرب حتى مات. مردی مسیحی را که با زن مسلمان زنا کرده بود؛ نزد متوکل آوردند. متوکل خواست تا حد را بر وی جاری سازد، مسیحی چون چنین دید مسلمان شد. يحيى بن اكرم گفت: ایمان، گذشته این مرد را از بین می‌برد. برخی دیگر گفتند: باید این فرد به اندازه سه حد تازیانه بخورد. متوکل به امام هادی (ع) نامه‌ای

نوشته و حکم این قضیه را از امام پرسید. حضرت پس از خواندن نامه در پاسخ آن نوشت: این مرد مسیحی باید (آنقدر) زده شود تا بمیرد. فقیهان این فتوای امام را نپسندیدند، متوکل برای امام نامه نوشت و علت این فتوا را پرسید. حضرت نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم. چون آنان عذاب ما را دیدند گفتند که به خداوند یکتا ایمان آوردیم و به آن چه شرک می‌ورزیدیم کافر شدیم... راوی گوید متوکل دستور داد او را (آنقدر) بزنند تا بمیرد. [۱۰]. به این روایات نیز بنگرید «ابراهیم بن محمد الهمدانی قال قلت لابی الحسن الرضا(ع) لایَ علّه غرق الله تعالی فرعون و قد آمن به و اقرّ بتوحیده؟ قال لانه آمن عند رويه البأس و الايمان عند رويه البأس غیر مقبول و ذلك حکم الله تعالی ذکره فی السلف و الخلف قال الله عزّوجلّ فلما راوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و كفرنا بما كنّا به مشرکین فلم یک ينفعهم ايمانهم لما راوا بأسنا و قال عزّوجلّ: يوم یأتی بعض آیات ربّک لا ینفع نفساً ايمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ايمانها خیراً و هكذا فرعون و ملاءه لما ادرکه الغرق قال آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل و انا من المسلمین فقیل له الان و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین.» [۱۱]. «عن جعفر بن رزق الله قال قدم الی المتوکل رجل نصرانی فجر بامراه مسلمة فأراد ان یقیم علیه الحد فأسلم فقال یحیی بن اکثم قد هدم ايمانه شرکه و فعله و قال بعضهم یضرب ثلاثه حدود و قال بعضهم یفعل به کذا و کذا فأمر المتوکل بالکتاب الی ابی الحسن الثالث(ع) و سؤاله عن ذلك فلما قرا الکتاب کتب: یضرب حتی یموت فأنکر یحیی بن اکثم و انکر فقهاء العسکر ذلك و قالوا: یا امیر المؤمنین عن هذا فأنه شیء لم ینطق به کتاب و لم تجی به سنّه فکتب الیه: ان فقهاء المسلمین قد انکروا هذا و قالوا: لم تجی به سنّه و لم ینطق به کتاب فبین لنا لم اوجبت علیه الضرب حتی یموت فکتب بسم الله الرحمن الرحيم فلما احسّوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و كفرنا بما كنّا به مشرکین فلم یک ينفعهم ايمانهم لما راوا بأسنا سنّه الله الّتی قد خلت فی عباده و خسر هنالك الکافرون فأمر به المتوکل فضرب حتی مات.» [۱۲]. بنابراین، ممکن است هنگامی که امام ظهور می‌کند، پس از اتمام حجّت و ابلاغ پیام اگر کسی ایمان نیاورد، دیگر ایمان او پذیرفته نیست؛ چرا که امام دست به شمشیر برده و دشمن، مرگ را در برابر چشم خود می‌بیند. و به نظر می‌رسد با کمی دقت این حقیقت جا می‌افتد، البته ما با گفته علامه طباطبایی مشکلی نداریم. ایشان تنها می‌نویسد بسته شدن باب توبه با حضور این آیات روشن نیست. این گفته نشان دهنده آن است که باید در این زمینه تأمل کرد و تأمل چنین حکم می‌کند که می‌توان با توجه به انتقام‌گیری امام زمان(ع) و برخورد سنگین حضرت - که کاملاً با انبیای دیگر متفاوت است - این حقیقت را توجیه کرد که پس از ظهور و اتمام حجّت و دست به شمشیر بردن، دیگر توبه کسی پذیرفته نیست. شاید بتوان گفت که حجّت، قبل از آمدن حضرت در نزدیک ظهور بر همه تمام می‌شود و یکی از اهداف امام(ع) تصفیه انسان‌هاست. البته توبه قوم یونس در این زمان پذیرفته شد، و این استثناء است همان گونه که آیه بر آن دلالت دارد «الّا قوم یونس» و شاید استثناء هم نباشد، چون آنان پیش از نزول عذاب توبه کردند. بنابراین، ظهور حضرت چون عذابی آسمانی برای دشمنان تلقی می‌گردد که اگر سخن آن حضرت مقبولشان نیفتد، دیگر پس از قیام به سیف توبه کسی پذیرفته نیست. این حقیقت در بحارالانوار، چنین آمده است: «... و قوله تعالی (هل ینظرون الا ان تأتیهم الملائکه او یأتی ربّک او یأتی بعض آیات ربّک) یخبر محمداً صلّی الله علیه و آله وسلّم عن المشرکین و المنافقین الذین لم یستجیبوا لله و لرسوله فقال: هل ینظرون الا ان تأتیهم الملائکه او یأتی ربّک او یأتی بعض آیات ربّک یعنی بذلك العذاب یأتیهم فی دارالدنیا کما عدّ القرون الاولى فهذا خیر یخبر به النبی(ص) عنهم. ثم قال: يوم یأتی بعض آیات ربّک لا ینفع نفساً ايمانها لم تکن آمنت من قبل الا یموت من قبل ان تجی هذه الایه و هذه الایه هی طلوع الشمس من مغربها...» [۱۳]. از این روایت به دست می‌آید: منظور از بعضی از آیات پروردگار همان عذاب دنیایی است و در این روایت گرچه بر طلوع خورشید از مغرب تطبیق داده شده است، ولی در روایت مورد بحث بر حضرت تطبیق داده شده است و با توجه به این که ظهور حضرت برای کفار و مشرکان و دیگر دشمنان عذاب است - چرا که به آنان امان نمی‌دهد - لذا پس از ظهور و اتمام حجت و دست به شمشیر شدن او دیگر توبه کسی پذیرفته نیست. در پایان یادآور می‌شویم این که حضور حضرت چون صاعقه‌ای آسمانی برای دشمنان است، هیچ مشکلی ندارد و چهره مهر و عطوفت آن

حضرت را خدشه دار نمی سازد. این خشم و خشونت در برابر کسانی است که شایسته آن هستند و گرنه در برابر آنانی که طرفدار حق و یار جویای حق هستند، مهر و مهربانی حضرت مطرح است. گفتنی است آن چه امروز بر برخی زبان ها افتاده است که چهره خشم و خشونت و انتقام گیری حضرت را می خواهند نادیده بگیرند و بر این باورند که روایات گسترده ای که در کنار مهر و عطوفت امام (ع) از خشونت و خشم و انتقام گیری و کشت و کشتار سخن می گوید ضعیف و مجعول است، از نظر ما کاملاً مردود است. ما تا این اندازه می پذیریم که نباید تنها قهر حضرت را بازگو کرد، بلکه باید هم از مهر و هم از قهر گفت که هر کدام در موردش زیبنده است؛ درباره خداوند در دعای افتتاح آمده است: «و اشهد انک ارحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمة و اشد المعاقبین فی موضع النکال و النقمه؛ گواهی می دهم که تو از همه در جای عفو و رحمت مهربان تری و در جای عذاب و نقت از همه سخت تر عذاب می کنی.» درباره حجت او هم که مظهر اسماء و صفات الهی است، همین گونه است، ولی یادآور می شویم که مهر حضرت با کسانی است که شایسته مهرند و قهر و خشم و درگیری حضرت با کسانی است که با وی درگیر می شوند و می جنگند. بنابراین، نفی چهره قهر در جایگاه ویژه خودش کاملاً باطل است و هیچ توجیه صحیحی ندارد. در بسیاری از روایات که چهره قهر حضرت ترسیم شده است، می بینید که حضرت با کسانی می جنگد که با او می جنگند؛ «فیقتل المقاتله» [۱۴] او با کسانی که جنگ با او را شروع کرده اند، می جنگد. گفتنی است المقاتله جمع مقاتل و به معنای کسانی است که شروع به جنگ می کنند و می جنگند. در روایت دیگری آمده است: «... فتقاتلونه فیکتلكم فیکتلكم» [۱۵]. شما با او می جنگید پس او با شما می جنگد و شما را می کشد». در روایت دیگری آمده است: «ثلاثه عشر مدینه و طائفه یحارب القائم اهلها و یحاربونه...» [۱۶]. سیزده شهر و طائفه اند که حضرت قائم (ع) با آنان می جنگد و آنان نیز با حضرت می جنگند». در پایان این بخش بد نیست به روایاتی اشاره کنیم که می گوید: امام زمان (ع) پس از ظهور کارش جنگ است و تقاضای توبه از کسی نمی کند و وی بر کسی که بخواهد با حضرت دشمنی کند. بنگرید «...والقائم یسیر بالقتل بذلک امر فی الکتاب الذی معه ان یسیر بالقتل و لا یتیتب احداً و ویل لمن ناواه... حضرت قائم (ع) سیره اش جنگ است و مأموریت او در کتابی که به همراه خویش دارد همین است. او از کسی تقاضای توبه نمی کند و وی بر هر کسی که با او دشمنی کند.» [۱۷]. گفتنی است روایاتی که بر شدت و صلابت بر خورد امام (ع) دلالت دارد و سخت گیری او را در برخورد با دشمنان بازگو می کند، همه گواه این حقیقت است که پس از دست به شمشیر بردن دیگر از کسی توبه پذیرفته نیست و اساساً آنان که در چنین حالی ایمان می آورند، ایمانشان از ترس عذاب حاضر است و این پذیرفته نیست. بررسی حدود پنجاه روایت در ارتباط با قهر حضرت را به آینده می سپاریم. مطمئناً قهر حضرت در جایگاه خود چون مهر او در جایگاهش حکیمانه است. در این باره به گسترده ای در مقاله ای جداگانه باید سخن گفت و روایات جنگ و کشتار در زمان ظهور را بررسی کرد و از آن ها دفاع نمود. پاورقی [۱] بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۱، ح ۲۵. [۲] تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۳۹۱. [۳] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸، ح ۸۱. [۴] انعام، ۱۵۸. [۵] یونس، ۹۶ - ۹۸. [۶] سجده، ۲۸ - ۳۰. [۷] غافر، ۸۳ - ۸۵. [۸] تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ذیل آیه ۱۵۸. [۹] نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۸۰ تا ۷۸۲. [۱۰] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۷۲. [۱۱] نورالثقلین، ج ۴، ص ۵۳۷. [۱۲] کافی، ج ۷، ص ۲۳۸، ح ۲. [۱۳] بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۰۳. [۱۴] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸، ح ۸۳. [۱۵] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۵، ح ۱۷۴. [۱۶] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۲، ح ۱۳۶. [۱۷] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۳، ح ۱۰۹.

روایتی که از ایمان و صلاح عموم مردم و نیز آشتی عموم درندگان

در مشرعه، بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۲۳۰ آمده است: «فی مرسله الاحتجاج لا یبقی کافر الا آمن و لا طالح الا صلح و تصطلح فی ملکه السباع... لعلها ان صحت محموله علی الغلبه و اما اصلاح العموم فهو غیر واقع جزماً حسب التجربة من لدن آدم (ع) الی یومنا فما دام الاختیار مفروضاً فلا بد من التخلف حسب الطبیعه البشريه و اما اصطلاح السباع بینها فان کان کنایه عن شی اخر فهو و الا فهو غیر

محتمل. در مرسله کتاب احتجاج آمده است که کافری نمی‌ماند جز این که مؤمن می‌شود و بدکاری نیست مگر این که صالح و شایسته می‌شود. و در زمان حکومت حضرت درندگان با هم آشتی می‌کنند... سپس ایشان درباره مفاد این حدیث این گونه داوری می‌کند که اگر این روایت درست باشد محمول بر غالب است (یعنی غالب مردم ایمان می‌آورند) و اما این که عموم مردم اصلاح شوند این قطعاً تحقق نخواهد یافت؛ آن گونه که از زمان حضرت آدم (ع) تا به امروز تجربه کرده‌ایم؛ چون تا زمانی که اختیار باشد، قطعاً طبق طبیعت بشر خلاف هم هست. و اما آشتی کردن درندگان اگر کنایه از چیز دیگری باشد (مثلاً کنایه از صلح و صفای بین مردم) که همان، و گر نه آشتی بین درندگان احتمال آن نمی‌رود. دفاع ما: به نظر می‌رسد ایشان تنها استبعادی ارایه داده است و استبعاد ایشان حتی جواب لازم ندارد؛ چون ایشان برهانی بر بطلان این معنی ارایه نداده است. چه دلیل عقلی ای داریم که از تحقق ایمان همه مردم آن زمان و تحقق صلاح همه منع کند؟ و نیز چه دلیل و برهانی بر تحقق نیافتن سازش درندگان در آن زمان وجود دارد؟ تحولاتی که در زمان ظهور پدید می‌آید، بیش از این‌ها را در پی دارد صرف استبعاد که دلیل نیست وقتی که روایت اثبات می‌کند و شما دلیلی بر نفی آن ندارید باید بپذیرید (دقت شود اشکال ما تنها در ارتباط با مناقشه دلالتی نویسنده محترم است) در این جا مناسب است که به روایات مشابه این روایت اشاره کنیم. این روایات از پدید آمدن تحوّل عجیبی در زمان حکومت حضرت حکایت دارد. در حدیث اربعمائه آمده است «واصلطحت السباع والبهائم؛ درندگان و حیوانات با هم سازش و آشتی می‌کنند». [۱]. و اگر بنا باشد این تحول شگفت پذیرفته نشود و در نتیجه آشتی حیوانات را نپذیریم، چیزهای بسیار دیگری از این دست نیز نباید پذیرفته شود. مانند از بین رفتن کینه‌ها و بهبودی یافتن همه مریضان و... ولی حق آن است که چنان تحولی در زمان حضرت پدید می‌آید و در جای خود تبیین شده است که در سایه آن پذیرش این امور کاملاً طبیعی و بدون مشکل است. بررسی تحولات زمان ظهور و پیامدهای آن از دیدگاه روایات بسیار جالب و شگفت‌انگیز است. همچنین در روایتی که به علایم ظهور اشاره می‌کند آمده است: «... و رایت البهائم تفرس بعضها بعضاً...؛ و می‌بینی که حیوانات یکدیگر را می‌درند». [۲]. در المنجد آمده است: «البهیمه جمع بهائم کل ذات اربع قوائم من دواب البر و الماء ماعدا السباع و الطيور. بهیمه که جمعش بهایم است به هر چهار پاییی از حیوانات دریایی و بیابانی به جز درندگان و پرندگان گفته می‌شود.» در مفردات نیز چنین آمده است: البهیمه ما لا نطق له و ذلك لما فی صوته من الابهام لكن خصّ فی التعارف بماعدا السباع و الطیر فقال تعالی احلت لكم بهیمه الانعام بهیمه حیوان است که نطق ندارد چرا که در صدای او ابهام است ولی در عرف، ویژه حیوانات غیر درنده و پرنده است خداوند متعال فرموده است: چهارپایان برای شما حلال شده است. با کمی تأمل و با توجه به لغت روشن است که درندگی حیوانات پیش از ظهور تنها مربوط به درندگان نیست. واژه بهایم برای غیر درندگان به کار می‌رود. به علاوه، درندگی درندگان چیز تازه‌ای نیست؛ آن‌چه از علایم ظهور است این است که خوی درندگی و وحشی‌گری در حیوانات غیر درنده هم به اوج می‌رسد و آن حیوانات هم یکدیگر را می‌درند. اوج درندگی حیوانات قبل از ظهور، به درندگی حیوانات غیر درنده می‌انجامد و پس از ظهور با پدید آمدن آن تحول ژرف، درندگان حتی با هم آشتی و سازش می‌کنند. پاورقی [۱] بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۶، ح ۱۱. [۲] بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۸، ح ۱۴۷.

روایاتی که مدت زمان ظهور حضرت را تعیین می‌کند

در مشرعه بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۲۳۱ می‌نویسد: «و علی کل هذا الانتظار الكثير الطویل الذی ربما یمتدّ الی الاف السنین لهذه المدّة القلیله بعیده الا ان یكون له نواب بعد وفاته کما یظهر من بعض الروایات؛ در هر حال این انتظار طولانی که چه بسا به هزارها سال برسد، برای این مدت کم بعید است؛ مگر این که نایبان حضرت پس از او حکومت حق را استمرار بخشند.» این اشکال را ایشان در صفحه ۲۱۲ هم آورده بود می‌نویسد: «اذا فرضنا عمر الامام المنتظر (ع) بعد ظهوره اربعین سنه فضلاً عن تسع سنوات کما فی

بعض روایات الباب فالامر لایخلو من غرابه فان انتظار اکثر من الف سنه و ربّما اکثر من آلاف السنین لظهوره(ع) فی مده قلیله لاهل عصر واحد عجیب و غریب و ان ظفر القاری بجوابه فالرجاء منه اعلام المؤلف الفقیر فی فرض الحیاه و کل ما قیل او رایته فی امثال المقام قعقه و مجرد کلمات؛ اگر فرض کنیم که عمر امام مهدی(ع) پس از ظهور، چهل سال باشد - چه برسد به آن که در بعضی از روایات نه سال آمده است - قضیه خالی از غرابت نیست؛ چرا که بیش از هزار سال و چه بسا بیش از هزارها سال انتظار کشیدن برای یک مدت کم، آن هم برای مردم یک زمان، عجیب و غریب است. و اگر خواننده به جوابی در این رابطه دست یافت امید است که مؤلف را اگر زنده بود با خبر سازد ولی هر چه گفته شده و آنچه من در چنین موارد دیده‌ام جملات بی محتوایی بوده است. «آنگاه پس از اشکال می‌نویسد: «نعم اذا فرض استمرار عمله و حکومته(ع) بتوسط نوابه فهو نعم الجواب لکنه احتمال غیر مدلل قطعاً؛ بله اگر استمرار حکومت حضرت توسط نمایندگانش یقینی باشد این جواب خوبی است، ولی این هم احتمالی است که دلیل قطعی ندارد.» آن‌گاه وعده می‌دهند که شاید در مبحث رجعت به این بحث گذری کنیم. دفاع ما ۱- ما هم مثل خود ایشان می‌شویم و به ایشان در مقام جواب می‌گوییم چه کسی و چه دلیل معتبری دارید که زمان حکومت کوتاه است؟ چه کسی به شما گفته است این روایات که اعتباری ندارد؟ چه طور روایت غیر معتبر را (البته به گفته خودتان) می‌پذیرید و آن‌گاه اشکال می‌کنید که چرا چهل سال و یا نه سال؟ این مدت کم است. (دقت کنید ایشان در صفحه ۲۳۰-۲۳۱ به روایات اشاره می‌کند و گویا هیچ کدام اعتبار ندارد، ولی ایشان اشکال می‌کند) ۲- اگر منظور شما این است که حکومت حق دیده شود و تجربه گردد و همه گذشتگان و انسان‌هایی که به دنیا آمده‌اند و حکومت ناحق را دیده و تجربه کرده‌اند، حکومت حق را ببینند؛ این منظور تحقق می‌یابد و زنده و یا مرده انسان‌ها حضور حکومت حق را مشاهده خواهند کرد. ۳. اگر منظور این است که مردم به کمال برسند این از حسن حکومت حق است که در سال‌های کوتاه مردم را به اوج کمال می‌رساند. به تعبیر شما هزارها سال حکومت‌ها مردم را در اختیار داشته‌اند، ولی نتوانسته‌اند مردم را رشد دهند و این از عظمت حکومت حضرت مهدی(ع) است که در دوره‌ای نه چندان طولانی مردم را به اوج کمال می‌برد و ره صد ساله را یک شبه طی می‌کنند. ۴. اگر منظورتان این است که انسان‌های جدیدی خلق شوند و آنان نیز در سایه این حکومت هدایت شوند؛ در پاسخ باید گفت که حکومت مهدی در پایان عمر دنیا می‌آید پس از آن که همه آمدند و نتوانستند حق را فراگیر سازند. اگر بنا باشد که انسان‌های جدیدی باز بیایند، ممکن است آنان فکر کنند که می‌توانند بدون وحی و... باز حکومت شایسته‌ای به پا سازند و اساساً خداوند می‌خواهد حقیقت را به انسان‌هایی که آمده‌اند نشان بدهد؛ نه این که انسان‌های دیگری را در عصرهای دیگری بیافریند. در پایان باید گفت که ما انسان‌ها حتی شایستگی این چند سال را هم نداریم. آری، شایستگی هزارها سال دوری از امام را داریم؛ چرا که قدر دان نبوده‌ایم، ولی شایستگی این چند سال حکومت حق مهدی(ع) را نداریم. این فضل الهی است که شامل حال مردم می‌شود آن هم به خاطر وجود ارزشمند اولیای الهی از آغاز آفرینش تا زمان ظهور. آری، اگر مردم قدر دانی کنند شاید زمان ظهور طولانی‌تر شود؛ بداء که مشکلی ندارد. در پایان باز تعجب خویش را از برخورد دو گانه نویسنده محترم ابراز می‌داریم؛ از یک سو روایت غیر معتبری را (البته از دیدگاه خود) به کار می‌گیرد و از سوی دیگر به مفاد آن اشکال می‌کند و از مردم تقاضای استمداد دارد. توضیح بیشتر باید دید روایاتی که عمر حکومت حضرت را نه سال و یا چهل سال می‌داند، از دیدگاه نویسنده مشرعه معتبر است یا خیر؟ اگر معتبر نیست نباید آن را علیه عقیده‌ای به کار برد. هم اکنون فرصت مراجعه به این روایات را نداریم، ولی نویسنده محترم خود در جلد ۲ صفحه ۲۳۰ و ۲۳۱ به بخش عمده‌ای از این روایات اشاره کرده و ظاهراً همه را غیر معتبر دانسته است. شما به این دو صفحه مراجعه کنید، ولی باز در ذیل آورده است «و علی کل هذا الانتظار الكثير الطویل الذی ربما یمتد الی الاف السنین لهذه المده القلیله بعیده...». البته شاید نویسنده بزرگوار می‌خواهد بگوید که این روایات علاوه بر ضعف سند با اعتبار نیز سازگار نیست و یا می‌خواهد ادعا کند که از مجموع این روایات قدر مشترکی می‌گیریم و آن کمی زمان ظهور است و آن قدر مشترک حجت است و آنگاه اشکال می‌کند. گفتنی است:

ادامه یافتن حکومت حضرت با رجعت امامان(ع) و نیز با آمدن جانشینانی دیگر برای حضرت خود پاسخی متین است. به نظر می‌رسد که با دقت در حقیقت ظهور جواب‌های دیگری در این باره به دست می‌آید.

روایتی که ادعای مشاهده را در زمان غیبت کبری کذب می‌داند

در مشرعه، جلد ۲، صفحه ۲۲۷ می‌نویسد: الباب ۲۳ من ادّعی الرویه فی الغیبه الکبری «فیه روایات اولیہما تشتمل علی قوله(ع) سیأتی من شیعتی من یدّعی المشاهده الا من ادّعی المشاهده قبل خروج السفیانی و الصیحه فهو کذاب مفتر قلت: ان الروایه بجهالہ حال حسن بن احمد المکتب شیخ الصدوق غیر معتبره علی أنّه مخالفه للروایات الکثیره الدالّہ علی الرویه فلا عبره بها. در باب ۲۳ روایاتی است که نخستین آن‌ها همین روایت است و می‌گوید: هر کس پیش از خروج سفیانی و پیش از صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند، بسیار دروغ‌گو و مفتری است. آن‌گاه نویسنده در یک اظهار نظر می‌گوید این روایت به دلیل جهالت حسن بن احمد استاد صدوق بی اعتبار است به علاوه این روایت با روایات بسیاری که بر رویت امام دلالت دارد، منافات دارد؛ بدین دلیل این روایت اعتباری ندارد.» دفاع ما: ما ابتدا متن روایت را می‌آوریم، آن‌گاه به دو اشکال نویسنده محترم درباره سند و محتوای روایت پاسخ می‌گوییم. «خرج التوقيع الى ابي الحسن السمری یا علی بن محمد السمری اسمع اعظم الله اجر اخوانك فيك فأنك ميت ما بينك و بين سته ایام فاجمع امرک و لا توص الى احد يقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبه التامه فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلک بعد طول الامل و قسوه القلوب و امتلاء الارض جوراً و سیأتی من شیعتی من یدّعی المشاهده الا فمن ادّعی المشاهده قبل خروج السفیانی و الصیحه فهو کذاب مفتر و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم. توقیعی به دست ابوالحسن سمری رسید به این مضمون: ای علی بن محمد سمری گوش فرا ده خداوند پاداش برادرانت را درباره تو بزرگ دارد. مرگ تو شش روز دیگر فرا می‌رسد. امورت را جمع و جور کن و به کسی به عنوان جانشین برای خودت وصیت مکن؛ چرا که غیبت تامّ واقع شد و ظهوری نخواهد بود، مگر پس از اذن و اجازه خداوند متعال. و این ظهور و اذن پس از طولانی شدن مدت و سخت شدن دل‌ها و پرشدن زمین از جور خواهد بود و در آینده از شیعیان من کسانی دعوی مشاهده می‌کنند؛ آگاه که هر کس پیش از خروج سفیانی و قبل از صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند، او بسیار دروغ‌گو و مفتری است و حول و قوه‌ای نیست جز به واسطه خداوند بلند مرتبه و بزرگ.» [۱]. این روایت به طور مسند در کمال‌الدین شیخ صدوق و غیبت شیخ طوسی آمده و به طور ارسال در کتاب احتجاج مرحوم طبرسی ذکر شده است. پاورقی [۱] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۱.

درباره سند

در کتاب مکیال المکارم این روایت به عنوان روایت صحیح و عالی السند معرفی شده است. بنگرید: ان هذا الحديث صحيح عال اصطلاحاً لانه مروى عن مولانا صاحب الزمان(ع) بتوسط ثلاثة اشخاص این روایت از حضرت مهدی(ع) با سه واسطه نقل شده است: ۱- مرحوم شیخ صدوق(ع) ۲- مرحوم حسن بن احمد مکتب، استاد شیخ صدوق ۳- مرحوم ابوالحسن علی بن محمد سمری آن‌گاه در مکیال المکارم از مولی عنایه الله قهپائی مؤلف مجمع الرجال نقل می‌کند که: «ابو محمد الحسن بن الحسين بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب و یروی عنه الصدوق مکرراً مترضیاً مترحماً و هذا من امارات الصحه و الوثاقه. مکتب استاد شیخ صدوق(ره) است و مکرراً صدوق از وی روایت می‌کند و درباره وی «رضی الله عنه» و «رحمه الله» می‌گوید و این ترضی و ترحم بر استاد حکایت از توثیق استاد دارد.» گفتنی است که گرچه آیت الله خویی(ره) در معجم رجال الحديث ترضی و ترحم را دلیلی بر وثاقت نمی‌گیرد، ولی ترضی و ترحم مکرر، قطعاً حکایت از وثاقت شخص دارد. در مکیال المکارم آمده که حضور این روایت در کتاب احتجاج طبرسی نیز دلیلی بر درستی و اعتبار حدیث است؛ چرا که مرحوم طبرسی در ابتدای کتاب احتجاج فرموده است: دلیل ما بر

ذکر نکردن سند احادیث یکی از سه امر است: الف) موافقت احادیث با اجماع ب) اشتها احادیث بین مخالف و موافق ج) موافقت احادیث با عقل دلیل دیگری بر درستی و اعتبار این حدیث در مکیال المکارم آمده که از زمان صدوق تا امروز کسی از عالمان در اعتبار این حدیث مناقشه نکرده است. بنگرید به مکیال المکارم، باب هشتم، امر هفتاد و یکم. و مما يدل على صحة هذا الحديث و صدوره عن الامام أيضاً ان الشيخ الطبرسي (ره) صاحب كتاب الاحتجاج ذكره مرسلًا من دون ذكر السند و التزم في اول الكتاب و صرح بأنه لا- يذكر فيه سند الاحاديث التي لم يذكر اسانيدھا اما بسبب موافقتها للاجماع او اشتھاها بين المخالف و المؤلف او موافقتها لحكم العقل... و مما يدل ايضاً على صحته ان علمائنا من زمن الصدوق؛ الى زماننا هذا استندوا اليه و اعتمدوا عليه و لم يناقش و لم يتأمل احد منهم في اعتباره كما لا يخفى... آن گاه نویسنده محترم مکیال المکارم در نتیجه گیری پایانی می نویسد: فتبين من جميع ما ذكرناه ان الحديث المذكور من الروايات القطعية التي لا- ريب فيها و لاشبهه تعتریها و هو مما قال فيه الامام(ع) فانّ المجمع عليه لا ريب فيه.

درباره محتوای روایت

روایت معتبری که بر قتل راضیان به قتل سید الشهداء دلالت دارد

در مشرعه بحار الانوار، جلد ۲، ص ۲۳۴، آمده است: «الروایه السادسه و ان كانت معتبره سنداً لكن متنها يدل على جواز قتل الراضی بالقتل و لا قائل له في الفقه و لابد من ردّه الى الراوی الاول ای عبدالسلام الهروی. روایت ششم گرچه از نظر سند اعتبار دارد، ولی متن روایت بازگو کننده این است که جایز است کشتن کسی که به کشتن کسی راضی می شود؛ در حالی که در فقه کسی به این مطلب قائل نیست (تنها قاتل را می کشند، نه کسی که راضی به قتل باشد) و لازم است که این روایت را به راوی اول؛ یعنی عبدالسلام هروی برگردانیم.» [۱]. دفاع ما ما در ذیل متن روایت را می آوریم، آن گاه به دفاع از آن می پردازیم: در بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۳۱۳ به نقل از علل الشرایع و عیون اخبار الرضا(ع) آمده است: «الهمدانی، عن علی، عن ابیه، عن الهروی قال قلت لابی الحسن الرضا(ع) یابن رسول الله ما تقول فی حدیث روی عن الصادق(ع) انه قال: اذا خرج القائم قتل ذراری قتله الحسین(ع) بفعال آبائھا فقال(ع) هو كذلك فقلت و قول الله عزوجل «و لا تزر وازره وزر اخری» ما معناه؟ قال صدق الله فی جميع اقواله و لكن ذراری قتله الحسین(ع) یرضون بفعال ابائهم و یفتخرون بها و من رضی شیئاً کان کمن اتاه و لو ان رجلاً قتل بالمشرق فرضی بقتله رجل بالمغرب لکان الراضی عند الله عزوجل شریک القاتل و انما یقتلهم القائم(ع) اذا خرج لرضاهم بفعال آبائهم...» عبدالسلام هروی گوید: «از امام رضا(ع) پرسیدم ای پسر رسول خدا نظر تان درباره حدیثی که از امام صادق(ع) نقل شده که هر زمان حضرت قائم(ع) ظهور کند، نسل قاتلان امام حسین(ع) را به خاطر کار پدران شان می کشد چیست؟ حضرت فرمود درست است. گفتم گفته خداوند عزوجل است که هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی گیرد، معنایش چیست؟ حضرت فرمود: خداوند در همه گفتارش صادق است، ولی نسل قاتلان امام حسین(ع) از کار پدران شان خرسند و راضی اند و بدان افتخار می کنند و هر کس که به کاری راضی باشد چونان کسی است که آن را انجام داده است. و اگر مردی در مشرق عالم کشته شود و مردی در مغرب به قتل آن راضی باشد، این شخص راضی نزد خدا شریک قاتل محسوب می شود. حضرت قائم(ع) هم وقتی ظهور می کند تنها به دلیل رضایت اینان به کار پدران شان آنان را می کشد...» در بحار الانوار، جلد ۱۰۰، صفحه ۹۴، باب ۲ در این باره که «هر کس راضی به کاری باشد چونان کسی است که آن کار را انجام داده»، روایاتی آمده است. در وسائل الشیعه جلد ۱۱، صفحه ۴۰۸ باب ۵ نیز روایاتی آمده است که در آینده به برخی اشاره می کنیم. در مستدرک جلد ۲ قدیم صفحه ۳۶۰ و ۳۶۱ در باب ۳ وجوب الامر و النهی بالقلب... و باب ۴ وجوب انکار المنکر بالقلب علی کل حال و تحریم الرضا بهو وجوب الرضا بالمعروف روایاتی آمده است.

به عنوان مثال در روایتی آمده «...ثم اوحى ان قل لهم انكم رايتم المنكر فلم تنكروه و سلط عليهم بخت نصر ففعل بهم، ما قد بلغك ... سپس خداوند وحی کرد که به آنان بگو: شما منکر را دیدید، ولی انکار نکردید و خداوند بخت نصر را بر آنان مسلط ساخت و او با آنان کرد آن چه را که تو می‌دانی.» و در روایت دیگر آمده: «...أنهم كانوا ثلاث فرق فرقه باشرت المنكر و فرقه انكرت عليهم و فرقه واهنت اهل المعاصي فلم تنكرو و لم تبأشر المعصيه فنَجَّى الله الذين انكروا و جعل الفرقة المواهنة ذرّاً و مسخ الفرقة المباشرة قردة...» ... آنان سه دسته بودند؛ دسته‌ای که کار منکر را انجام دادند و دسته‌ای که انکار کردند و دسته‌ای که با اهل معصیت نرمی کردند و انکار نکردند، ولی معصیت را هم انجام ندادند. خداوند آنان را که انکار کرده بودند (یعنی به اهل معصیت گفتند که چرا چنین کردید) نجات داد و دسته‌ای را که نرمی کرده بودند، به شکل مورچه کرد و دسته‌ای را که معصیت انجام داده بودند، به شکل بوزینه مسخ کرد...» و در روایتی دیگر آمده: «...أنما يجمع الناس الرضا و الغضب أيها الناس أنما عقر ناقه صالح رجل واحد فأصابهم الله بعذابه بالرضا لفعله و آيه ذلك قوله عزوجل فتنادوا صاحبهم فتعاطى فعقر فكيف كان عذابي و نذر و قال فعقروها فدمدم عليهم ربهم بذنبهم فسويها و لا يخاف عقبيها... مردم را رضا و غضب در یک گروه قرار می‌دهد. ای مردم شتر صالح را تنها یک نفر پی کرد، ولی خداوند عذابش را برای همه فرستاد؛ چرا که همه به آن کار راضی بودند و نشانه رضایت‌شان این آیه است که: «همه دوست‌شان را خواندند و صدا کردند و او ناقه را پی کرد. حال چگونه بود عذاب و بیم دهی من» و آیه‌ای دیگر که: «همه شتر را پی کردند خداوند از این رو آنان را به خاطر گناه‌شان در هم کوید و با خاک یکسان و صاف کرد و او هرگز از فرجام این کار بیم ندارد». جواب اول: ما از مجموع این روایات استفاده می‌کنیم که گرچه حدّ الهی تنها برای فاعل مباشر است مثل حد قتل که برای قاتل مباشر است و حدود دیگر نیز همین طور، ولی راضی هم به مانند مباشر گناهکار است و مستحق عذاب الهی. (مستحق عذاب الهی نه مستحق حدّ الهی) بنابراین، راضی هم در کنار مباشر استحقاق عذاب دارد؛ چون گناه مرتکب شده است، ولی حدّ، مخصوص فاعل مباشر است. پس از این مقدمه باید بگوییم حضور حضرت مهدی و ظهور آن حضرت برای تبه‌کاران چون عذاب الهی است. او دست انتقام الهی است. او برای دشمنان و تبه‌کاران نعمت است و به هنگامی که با ظهور حضرت عذاب الهی فرا رسد و شمشیر انتقام کشیده شود، دیگر راضی و فاعل مباشر هر دو با هم عذاب می‌شوند و خشم الهی هر دو را در خود فرو می‌برد. آن گونه که قوم صالح و برخی اقوام دیگر مشمول عذاب الهی شدند و مباشر و راضی در کنار هم نابود گردیدند. بنابراین، با ظهور حضرت مهدی (ع) صاعقه شمشیر او همه را می‌گیرد و مباشر و راضی را با هم می‌سوزاند. برای روشن شدن بیشتر این حقیقت ما در دو جهت باید بیشتر کار کنیم: الف) عذاب الهی مخصوص مباشر نیست و راضی را نیز در بر می‌گیرد. ب) ظهور حضرت برای دشمنان و تبه‌کاران چون عذابی الهی است. در جهت اول روایاتی را می‌آوریم: «عن ابي عبد الله (ع) قال لي: تنزل الكوفة؟ قلت نعم قال: فترون قتله الحسين بين اظهر كم؟ قال: قلت: جعلت فداك ما بقي منهم احد قال فإذا انت لا ترى القاتل الا من قتل او من ولي القتل الم تسمع الى قول الله «قل قد جاءكم رسل من قبلي بالبينات و بالذی قلتهم فلم قتلتموهم ان كنتم صادقين» فای رسول الله قتل الذين كان محمد (ص) بين اظهرهم و لم يكن بينه و بين عيسى رسول أنما رضوا قتل اولئك فسموا قاتلين راوی گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: کوفه هستی؟ گفتم آری. حضرت پرسید: قاتلان امام حسین (ع) را در پیش رو می‌بینید؟ گفتم: فدایت گردم احدی از آنان باقی نمانده است. حضرت فرمود: بنابراین تو تنها کشنده و یا کسی که کار را به عهده داشته قاتل می‌دانی، آیا سخن خدا را نشنیده‌ای که می‌گوید: «پیش از من پیامبرانی همراه با بینات و با همان چه که می‌گوئید آمد پس چرا آنان را کشتید اگر راست می‌گوئید» (آن گاه امام (ع) می‌افزاید) کسانی که محمد (ص) در میانشان بود، کدام پیامبر را کشته بودند با این که بین پیامبر (ص) و حضرت عیسی (ع) پیامبری نبود و تنها اینان راضی به قتل آنان شده بودند و در نتیجه قاتل نامیده شدند. [۲]. عن ابي عبد الله قال لما نزلت هذه الاية «قل قد جاءكم رسل من قبلي بالبينات و بالذی قلتهم فلم قتلتموهم ان كنتم صادقين» و قد علم ان قالوا والله ما قتلنا ولا شهدنا قال و أنما قيل لهم ابروا من قتلتم فأبوا. چون این آیه نازل شد که «بگو پیش از من پیامبرانی همراه با بینات و

با همان چه که می‌گویید آمد پس چرا آنان را کشتید اگر راست می‌گویید» در حالی که گفتند ما نکشتیم و ما نبودیم حضرت فرمود تنها به آنان گفته شده بود که از قاتلان پیامبران تبرّی بجوید و آنان تبرّی نجسته بودند. بنابراین، وظیفه این است که از گناه و گناهکاران، قلباً و اگر بتوانیم لساناً و یداً بی‌زاری بجویم و گر نه مشمول عذاب آنان خواهیم شد. با وجود بیان روشن این آیه، باز هم روایت مورد انکار نویسنده محترم مشرعه قرار گرفته، جای تعجب است. نسل قاتلان سیدالشهداء(ع) از کار پدران خویش بی‌زاری که نمی‌جویند هیچ، رضایت هم دارند و بدان افتخار می‌کنند و بدین شکل گناهکار محسوب می‌شوند و مشمول عذاب الهی می‌گردند و فعل گناه به آنان نیز نسبت داده می‌شود. «عن علی(ع) قال قال رسول الله (ص) من شهد امرأً فکرها کان کمن غاب عنه و من غاب عن امر فرضیه کان کمن شهده. [۳]. پیامبر خدا(ص) فرمود: هر کس که شاهد کاری باشد و آن را خوش ندارد، چونان کسی است که در آن کار حضور نداشته است و آن کس که حضور نداشته، ولی بدان راضی بوده است؛ چونان کسی است که حضور داشته است.» «عن الرضا(ع) قال قلت له: لای علیّ علیه اغرق الله عزوجلّ الدنيا کلّها فی زمن نوح(ع) و فیهم الاطفال و من لا ذنب له فقال: ما کان فیهم من الاطفال لانّ الله عزوجلّ اعقم اصلاّب قوم نوح و ارحام نسائهم اربعین عاماً فانقطع نسلهم فغرقوا و لا طفل فیهم ما کان الله لیهلک بعذابه من لا ذنب له و اما الباقون من قوم نوح فأغرقوا بتکذیبهم لنبی الله نوح(ع) و سائرهم أغرقوا برضاهم بتکذیب المکذبین و من غاب عن امر فرضی به کان کمن شاهده و اتاه. به حضرت رضا(ع) گفتم به چه دلیل خداوند در زمان نوح(ع) همه مردم دنیا را غرق کرد، با این که در میان مردم بچه‌ها و بی‌گناهان بودند؟ حضرت فرمود: در میان مردم بچه‌ها نبودند؛ چرا که خداوند صلب مردان را و رحم زنان را چهل سال عقیم کرد. در نتیجه نسل آنان منقطع شده بود، بنابراین غرق شدند در حالی که طفلی در میانشان نبود خداوند چنین نیست که بی‌گناهان را عذاب کند. دیگر کسانی که از قوم نوح مانده بودند اینان به دلیل تکذیب نوح پیامبر(ع) غرق شدند و باقیمانده به دلیل رضایتشان از تکذیب قوم نیز غرق گردیدند. (آن‌گاه امام(ع) فرمود:) هر کس که در کاری حضور نداشته باشد، ولی بدان راضی باشد چونان کسی است که شاهد آن کار و انجام دهنده آن است.» [۴]. دقت کنید چگونه عذاب الهی راضیان به تکذیب نوح(ع) را فرا می‌گیرد و رضایت، گناه نابخشودنی محسوب می‌شود و راضیان به تکذیب در کنار مباشران تکذیب قرار می‌گیرند. جای تعجب است که چگونه نویسنده مشرعه بحارالانوار این مجموعه گسترده از روایات را نادیده گرفته و تنها در سایه یک بررسی فردی، روایت را مخالف فقه و غیر مقبول دانسته است. آیا ایشان به روایاتی که رضایت به کاری را در کنار انجام کار قرار داده است، توجه نداشته‌اند و آیا ایشان نمی‌دانسته‌اند که عذاب‌هایی که برای ملت‌ها می‌آمده است، راضیان را نیز فرا می‌گرفته و تنها مباشران تکذیب، مشمول عذاب نبوده‌اند. «عن جعفر بن محمد عن آبائه عن علی: قال: العامل بالظلم والراضی به والمعین علیه شرکاء ثلاثه. امام علی(ع) فرمود کسی که ظلم می‌کند و فردی که رضایت به آن دارد و آن که به ظالم کمک می‌کند، هر سه شریکند.» [۵]. و نیز: «قال امیرالمؤمنین(ع) انما یجمع الناس الرضا و السخط فمن رضی امرأً فقد دخل فیه و من سخطه فقد خرج منه. امیرالمؤمنین(ع) فرمود: رضایت داشتن و خشم کردن، مردم را با هم می‌سازد؛ هر کس که به کاری رضایت دهد در آن دخالت داشته است و هر کس بر کاری خشم گیرد از آن کار بیرون است.» [۶]. «عن امیرالمؤمنین(ع) انه قال فی خطبه له یدکر اصحاب الجمل: فوالله لو لم یصیبوا من المسلمین الا رجلاً واحداً معتمدين لقتله بلا جرم لحلّ لی قتل ذلک الجیش کله اذ حضروه و لم ینکروا و لم یدفعوا عنه بلسان و لا یدع ما انهم قد قتلوا من المسلمین مثل العدّه الّتی دخلوا بها علیهم. امام علی(ع) فرمود: به خدا سوگند اگر لشکر جمل تنها به یک نفر مسلمان بدون جرم به قصد کشتن وی آسیب می‌زدند، کشتن همه آن لشکر برای من حلال می‌شد؛ چرا که همه حاضر بوده‌اند و انکار نکرده‌اند و با زبان و دست از وی دفاع نکرده‌اند. بگذریم که آنان به تعداد خودشان از مردم کشته‌اند.» [۷]. «قال(ع) الراضی بفعل قوم کالداخل معهم فیه و علی کل داخل فی باطل اثم ان اثم العمل به و اثم الرضا به. امام علی(ع) فرمود: کسی که به کار گروهی رضایت دارد، چونان کسی است که همراه آن گروه در آن کار بوده است و هر کس که در کار باطلی باشد دو گناه بر اوست.

یک: گناه انجام کار و دو: گناه رضایت به آن کار» [۸]. تا این جا روشن شد که راضی گنه کار است و مشمول عذاب الهی و این سنت الهی است که عذاب دنیایی آنان را فرا می گیرد. و اما این که حضور حضرت برای دشمنان و گنه کاران عذاب است و در نتیجه راضی و مباشر در کنار هم قرار می گیرند با توجه به این روایات روشن می شود. بنگرید: «... انّ الله تبارک و تعالی بعث محمّداً (ص) رحمه و بعث القائم (ع) نقمه؛ خداوند تبارک و تعالی پیامبر (ص) را برای رحمت و حضرت قائم (ع) را برای عذاب و انتقام گیری برانگیخت» [۹]. «... لیس شأنه الا بالسيف لا يستتیب احداً و لا يأخذه فی الله لومه لائم حضرت جز با شمشیر کار ندارد از کسی نمی خواهد که توبه کند و در راه خدا سرزنش سرزنش گران او را نمی گیرد» [۱۰]. «اذا تمنى احدکم القائم فليتمنه فی عافیه فانّ الله بعث محمداً (ص) رحمه و يبعث القائم نقمه. اگر کسی از شما آرزوی حضور حضرت قائم (ع) را دارد این را با عافیت آرزو کند چرا که خداوند پیامبر را رحمت و حضرت قائم را برای عذاب می فرستد» [۱۱]. «... يكون رحمه للمؤمنين و عذاباً للکافرين. حضرت برای مؤمنان رحمت و برای کافران عذاب است» [۱۲]. «... فياطوبى لمن ادرکه و کان من انصاره و الويل کل الويل لمن خالفه و خالف امره و کان من اعدائه ثم قال... يقوم يأمر جديد و سته جديده و قضاء جديد على العرب شديد و ليس شأنه الا القتل و لا- يستتیب [لايستتیب] احداً و لا تأخذه فی الله لومه لائم. خوشا به حال آنانی که او را درک کنند و از یارانش باشند و وای و عذاب بر کسی که با او و دستور او مخالفت کند و از دشمنان وی باشد...» [۱۳]. او به کاری جدید او به کاری جدید، سنت جدید و داوری جدید که بر عرب ها سخت است قیام می کند و جز کشتار نمی نکند و احدی را توبه نمی دهد و سرزنش سرزنش گران در او تأثیری ندارد. «... قلت: ایسیر بسیره محمد (ص) قال هیهات هیهات یازراره ما یسیر بسیره قلت جعلت فداک لم؟ قال: انّ رسول الله (ص) سار فی امته باللین کان يتألف الناس و القائم (ع) یسیر بالقتل بذلک أمر فی الکتاب الذی معه ان یسیر بالقتل و لا یستتیب احداً ویل لمن ناواه. پرسیدم آیا چونان روش پیامبر را دارد؟ حضرت فرمود: هرگز ای زراره، او به روش پیامبر حرکت نمی کند. پرسیدم فدایت شوم چرا؟ حضرت فرمود: رسول خدا با نرمی در میان امتش حرکت کرد و با مردم انس می گرفت، ولی حضرت قائم (ع) با جنگ و کشتار حرکت می کند و چنین مأموریتی دارد، او با کشتار حرکت می کند و احدی را توبه نمی دهد و وای بر هر کس که با او دشمنی کند» [۱۴]. احادیث دیگری در این زمینه نیز هست که انشاءالله در مقاله ای جداگانه از مجموع این احادیث که بازگو کننده قهر حضرت است سخن خواهیم گفت. (این روایات نیز به دفاع همه جانبه ای نیازمندند و شاید مقاله دفاع از روایات مهدویت (۳) به این بحث پردازد.) تا این جا روشن شد که ما تنها این تک روایت را نداریم که حضرت مهدی (ع) راضیان به قتل امام حسین (ع) را می کشد، بلکه روایات بسیاری داریم که رضایت به قتل را گناهی همانند قتل دانسته است و همان گونه که قاتل مباشر به عذاب الهی دچار می شود، راضی به قتل نیز در گناه وی سهیم و مشمول عذاب الهی است. دقت کنید، در این جواب روشن شد که سخن از حد الهی نیست. حد تنها برای مباشر قتل است، ولی گناه و عذاب دنیوی برای راضی نیز هست. این مجموعه گسترده از روایات را کسی نمی تواند بدون تأمل و با شتاب رد کند و آن را نادیده بگیرد؛ باید تأمل کرد تا توجیه آن را یافت. شگفت انگیز است که نویسنده محترم در جلد ۱ مشرعه صفحه ۱۵۴ و ۱۵۵ بر روایت غرق در زمان حضرت نوح (ع) حاشیه ای نقد گونه دارند تقریباً عکس این حاشیه شان. ایشان در آنجا می خواهند بگویند که در عذاب دنیوی خشک و تر و خوب و بد با هم می سوزند و استناد می کنند به آیه ۲۵ سوره انفال که می گوید: «واتقوا فتنه لاتصیین الذین ظلموا منکم خاصه» و توضیح حضرت رضا (ع) را در روایت غرق بر خلاف این آیه می دانند. امام رضا (ع) در آن روایت در پاسخ به سؤال کننده ای فرموده اند که در زمان غرق نه اطفال بودند و نه بی گناهان و همه کسانی که غرق شدند یا خود تکذیب کننده نوح بودند و یا راضی به تکذیب نوح. و هرگز آن عذاب، بی گناهی را نابود نساخت. ایشان این روایت را برخلاف آیه ای می داند که اشاره شد که در آن آیه آمده است: «از عذابی بترسید که تنها به ظالمان نمی رسد (یعنی دیگران را نیز در خود فرو می برد)». بنگرید در حاشیه ایشان «اقول: ... و علی کل الروایه بظاهرها مخالف لقوله تعالی: و اتقوا فتنه لاتصیین الذین ظلموا منکم خاصه و نحن نری ان تقصیر بعض الافراد فی امر الصّحه

یَسَّبِ ابتلاء جماعات کثیره من الجیران من الاطفال و الشيوخ و الشباب بامراض موزیه و تقصیر بعضهم فی الاقتصاد یوجب فقر اکثر الشعب و افراط بعض الزعماء الحمقى مثل هلتز و صدام و چنگیز المغول و برید و داود الافغان و موافقیهم و کز عماء عدّه من الاحزاب الجهادیه الافغانیه و الطالبان الافغانیین و الباکستان اوجب بوارالعباد و البلاد و هلاکهم و فسادها و فناء الحرث و الصنعه و اسباب الحیاه... نعم العذاب الاخری لا یبتلی به الا المستحقّ لایضُرکم من ضلّ اذا اهتدیتم لکنّه غیر الاثار الوضعیه فی الدنیا فانّها تصل الی الظالم و المظلوم و ان کان يستحق المظلوم عوضه حسب القوانين العدلیه... در هر صورت ظاهر روایت مخالف با آیهای است که می گوید: «بترسید از فتنه ای (عذابی) که تنها به ظالمان شما نمی رسد.» در حالی که ما می بینیم تقصیر بعضی از افراد در ارتباط با امور بهداشتی باعث می شود که عدّه زیادی از همسایگان را از کودک و پیر و جوان به امراض آزار دهنده مبتلا سازد و نیز تقصیر بعضی در ارتباط با مسایل اقتصادی موجب فقر بسیاری از ملت گردد. یا افراط و تندروری برخی از رهبران احمق چون هیتلر و صدام و چنگیزخان مغول و برژنف و داود افغانی و موافقان آنان و چون رهبران تعدادی از احزاب جهادی افغانستان و نیز طالبان افغانی و پاکستانی باعث هلاک بندگان خدا و کشورها و نابودی آنان و فساد آنها و از بین رفتن کشاورزی، صنعت و دیگر وسایل زندگی شد. آری، عذاب اخروی تنها اهل آن را فرا می گیرد. اگر شما هدایت یابید، کسی که گمراه شده است ضرری به شما نمی رساند، ولی عذاب اخروی غیر از آثار وضعی دنیوی است؛ این آثار وضعی دنیوی به ظالم و مظلوم می رسد. اگر چه مظلوم طبق قانون عادلانه جبران آن را استحقاق دارد...» کوتاه سخن این که نظر ایشان درباره دو حدیث امام رضا(ع) تا حدودی متضاد است و در هر صورت این نظرشان برای حل حدیث اول امام رضا(ع) و جواب اولی که ما دادیم راه گشاست. ایشان حتّی پذیرفته اند که عذاب های دنیوی پاکان را نیز فرا می گیرد؛ در نتیجه جواب ما که گفتیم راضیان به قتل گناهکارند و مشمول عذاب، دیگر نباید برای ایشان پذیرفتنی نباشد. جواب دوم همچنین رضایت به قتل امام حسین(ع) با رضایت به قتل ناحقّ یک فرد عادی قابل مقایسه نیست. قتل سید الشهداء و رضایت به قتل آن امام(ع) صف ایمانی و عقیدتی فرد را مشخص می سازد و او را واجب القتل می کند. راضی به قتل در صف قاتل قرار می گیرد و دشمن امام حسین(ع) محسوب می شود و مستحق عذاب الهی و قتل است. این سخن چندان به دور از عدل و انصاف نیست که این گونه نویسند محترم مشرعه آن را نپذیرد و نفی کند. گفتنی است که امام(ع) در این روایت معتبر با توجه به آن چه که نویسند محترم در نظر داشته در مقام دفاع از قتل فرد راضی به قتل سید الشهداء(ع) برآمده و آن را به زیبایی اثبات فرموده است. باید بیشتر تأمل کرد و با دقت فرون تری همراه شد و گرنه سنگ بر سنگ نمی ماند و این میراث بزرگ از دست می رود. چرا باید نویسند محترم مشرعه با یک نگاه ابتدایی و فردی روایتی نورانی که معتبر و با روایات بسیار معاضد و مورد پذیرش همه عالمان است را این چنین شتاب زده طرد و نفی کند و علم آن را به راوی اول روایت واگذارد. نه کار آنها که بی درنگ روایتی را می پذیرند و هرگز در مفاد آن تأمل نمی کنند - تا مفادش مخالف قرآن نباشد پذیرفته است - و نه کار ایشان که این گونه بی درنگ روایت را نفی می کنند و در فهم و دریافت آن تأمل نمی کنند. هیچکدام پذیرفته نیست. به عقیده ما آن قدر روایات شیعه ناب، سره، خالص و پیراسته است که شایسته چنین بی مهری از سوی دوستان نباشد. روایاتی که مورد بی مهری قرار گرفته به سادگی قابل جواب دادن است و این نشان از آن دارد که این عزیزان در فهم روایت دقت نمی کنند و شتاب زده به طرد و نفی می پردازند. آری، بدبینی نسبت به روایات اهل سنت که بیشتر در معرض تحریف و جعل بوده بجاست. همان گونه که خود روشنفکران اهل سنت چنین بدبینی را نسبت به روایات خود دارند، ولی روایات شیعه که در طول تاریخ پالایش و پیرایش شده است و امامان اهل بیت(ع) آنها را پیراسته اند، دیگر کمتر مورد بدبینی باید باشد و بیشتر باید به فهم و درایت حدیث توجه کرد؛ نه به نفی و طرد حدیث. پاورقی [۱] مشرعه بحار الانوار، ج ۲، صفحه ۲۳۴. [۲] بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۹۵، ح ۴. [۳] وسائل، ج ۱۱، ص ۴۰۹، ح ۲. [۴] وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۹، ح ۲. [۵] همان، ح ۶. [۶] همان، ح ۹. [۷] همان، ح ۱۱. [۸] همان، ح ۱۲. [۹] بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۵، ح ۹. [۱۰] بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴، ح ۱۱۴. [۱۱] بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۶، ح ۱۷۶. [۱۲]

بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲، ح ۳۰. [۱۳] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۹، ح ۹۹. [۱۴] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۳، ح ۱۰۹.

روایت عمری که توجیهی برای ممنوعیت ذکر نام حضرت دارد

در مشرعه، جلد ۲، صفحه ۲۱۰ آمده است «و عن العمری رضی الله عنه فی وجه المنع عن الاسم فانَّ عند القوم انَّ هذا النسل قد انقطع و هذا الوجه غیر مفهوم لی فان الطلب لا یقع علی الاسم بل علی وجود المسمی و هو قد اخبر به. و بالجمله التاکید فی الروایات علی المنع عن الاسم و شده تحریمه لانفهم له وجهاً بالنسبه الی اعصارنا ففی صحیح علی بن رثاب عن الصادق (ع) صاحب هذا الامر رجل لا یسمیہ باسمه الا کافر» و لو اُفتی احد بانَّ المفهوم من هذا التشدید هو فرض الخوف منه علی الائمة (ع) او علی شخص ولی العصر فلا یحرم اسمه فی مثل اعصارنا لم یکن عندی بملوم و قد کُتبی العسکری (ع) فی بعض الروایات بأبی محمد. از جناب عمری (یکی از نواب خاص) درباره علت ممنوعیت ذکر نام امام (ع) نقل شده است که: دشمنان می‌پندارند که این نسل منقطع شده است. (آن‌گاه نویسنده مشرعه می‌نویسد:) ولی این علت برای ما مفهوم نیست چرا که جست‌وجو و تعقیب، پیامد نام بردن از امام نیست، بلکه این جست‌وجو و تعقیب اثر وجود حضرت است که عمری از آن خبر داده است. این فراز از کلام نویسنده مشتمل بر دو جهت است: ۱- روایتی که از عمری رسیده است معنای مفهوم و مقبولی ندارد؛ چون می‌گوید نام امام را نبرید چرا که دشمنان به این نتیجه رسیده‌اند که نسل امام حسن عسکری (ع) منقطع شده است و از ایشان فرزندی به جا نمانده است. نویسنده در این جهت اشکال می‌کند که شما از وجود حضرت خبر می‌دهید و در این جهت تقیه نمی‌کنید و حال آن که پی‌گیری و جست‌وجو و تعقیب زائیده این فکر است که حضرت وجود داشته باشد، نه زائیده ذکر نام حضرت. ۲- آن‌گاه ایشان به طور کلی می‌گویند وجه حرمت ذکر نام امام (ع) تقیه است و آن در همان زمان‌ها بوده است و امروز دیگر تقیه دلیلی ندارد. پس بردن نام امام (ع) حرام نیست؛ در فرض خوف، ذکر نام حرام است، ولی هم اکنون حرام نیست. آن‌گاه برای تبیین عدم حرمت از کنیه داشتن امام یازدهم به ابی محمد (ع) یاد می‌کنند.

اشاره

در ارتباط با روایت عمری گفتنی است که: بردن نام امام دشمنان را به جست‌وجو و امی دارد و این واقعیت مشهود و ملموس است. در قبل از پیروزی انقلاب در دوران خفقان همه می‌دانستند که امام خمینی (ره) زنده است و مرجع است، ولی بردن نام امام برای گوینده و حتی خود امام خطرآمیز بود. اگر نام امام بر سر زبان‌ها می‌افتاد و برده می‌شد، دشمن آرام نمی‌گرفت و گوینده را تعقیب می‌کرد، حتی امام را مورد اذیت و آزار قرار می‌داد. بردن نام، گویا شخص را زنده می‌سازد و مطرح می‌سازد و از این جهت احساسات دشمن را بر می‌انگیزد. عمری در این روایت می‌گوید دشمنان گویا پذیرفته‌اند که امام (ع) وجود ندارد و نسل امام حسن عسکری منقطع شده است و شما با بردن نام حضرت آنان را تحریک می‌کنید تا به پیگیری و جست‌وجو و تعقیب پردازند و بدین گونه جان امام (ع) در خطر می‌افتد. بردن نام احساسات دشمن را تحریک می‌کند و او را به تعقیب و امی دارد، ولی اگر نام برده نشود امام مطرح نشده است و لذا از تعقیب و آزار آنان در امان است. و این دلیل بسیار روشن است. من نمی‌دانم چرا نویسنده محترم می‌نویسد: «فان الطلب لا یقع علی الاسم بل علی وجود المسمی» به ایشان باید گفت: نه چنین نیست اگر نام بردی و یادآور شدی او را زنده و مطرح کرده‌ای و این موجب تحریک دشمن و در نتیجه موجب جست‌وجو و تعقیب او می‌گردد. و اما در ارتباط با این که می‌نویسد ما وجهی برای ممنوعیت ذکر نام امام در این اعصار نمی‌یابیم، می‌گوییم که اگر روایات ما اطلاق داشت و یا حتی از صراحت برخوردار بود، ما بدان تن می‌دهیم و دست کم احتیاط می‌کنیم؛ گرچه دلیل آن را نفهمیم. روایتی که مورد استناد نویسنده است، مطلق است؛ می‌گوید تنها کافران نام امام را می‌برند، ولی در روایات دیگری این گونه آمده است: «لا یحل لهم

تسمیته حتی یظهره الله عزوجل» که این دسته روایات صراحت در مطلوب دارد به عنوان مثال در بحار آمده است: «...انّ حبیبی و خلیلی عهد الیّ ان لا- احداث باسمه حتی یبعثه الله عزوجلّ و هو مما استودع الله عزوجلّ رسوله فی علمه. امیرالمومنین(ع) فرمود دوست و حبیبم (حضرت محمد(ع) به من گفته است که تا زمانی که خداوند حضرت مهدی(ع) را برانگیزد نام او را بازگو نکنم...» [۱]. و در روایت معروف عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی(ع) آمده است: «...لأنّه لا یری شخصه و لا یحل ذکره باسمه حتی یخرج فیملأ الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً. چون شخص حضرت مهدی(ع) دیده نمی‌شود و ذکر نام او حلال نیست، تا آن زمان که ظهور کند و زمین را از قسط و عدل پر سازد آن گونه که از ظلم و جور پر شده است.» و بر پایه این روایات ما نمی‌توانیم نام آن حضرت را ذکر کنیم و ذکر نام مخصوص حضرت حرام است چه ما بتوانیم آن را توجیه کنیم و یا نتوانیم. چه دلیلش را درک کنیم و چه نکنیم. بگذریم که توجیه آن نیز آسان است؛ خداوند همان گونه که حضرت را همیشه پشت پرده و در غیبت داشته است، خواسته تا نام او نیز نمودی از غیبت او باشد و این ویژگی حضرت گویای حقایقی است. البته اقوال در ذکر نام حضرت گوناگون است و گفته نویسنده محترم یکی از اقوال در مسئله است، ولی روایاتی که به آن اشاره رفت بر خلاف قول نویسنده است و با توجه به آن‌ها احتیاط در حرمت نام بردن تا زمان ظهور است. همچنین «لأنفهم له وجهاً» درست نیست. اگر دلیل تمام باشد چه وجهش را بفهمیم و چه نفهمیم تمام است. در این جا بد نیست اشاره کنیم که روایت مورد نظر نویسنده محترم مشرعه؛ یعنی روایت عمری به طور کامل در کافی شریف آمده است که دقت در متن آن نیز راهگشا است: «... فقلت له انت رایت الخلف من بعد ابی محمّد(ع) فقال ای واللّه و رقبتہ مثل ذا - و او مأبیده - فقلت له فبقت واحدہ فقال لی: هات قلت: فالاسم قال محرم علیکم ان تسألوا عن ذلک و لا أقول هذا من عندی فلیس لی ان احلل و لا أحرم و لکن عنه(ع) فان الامر عندالسلطان انّ ابا محمد مضی و لم یخلف ولداً و قسم میراثه و اخذه من لا حق له فیه و هو ذا عیاله یجولون لیس احدٌ یجسران یتعرف الیهم او ینیلهم شیئاً و اذا وقع الاسم وقع الطلب فاتقوا الله و امسکوا عن ذلک... حجر می‌گوید: (از ابو عمرو (عمری) پرسیدم آیا تو امام پس از امام حسن عسکری(ع) را دیده‌ای او پاسخ داد: آری به خدا سوگند او را دیده‌ام و گردنش این اندازه است و با دست اشاره کرد. حجر می‌گوید به او گفتم: یک سؤال دیگر مانده است او گفت: بگو، پرسیدم اسم حضرت چیست؟» ابو عمرو (عمری) گفت: این حرام است که از اسم پرسید و این را من از پیش خودم نمی‌گویم؛ چرا که مرا نمی‌رسد که حلال را حرام کنم، ولی از سوی خود حضرت می‌گویم؛ چرا که قضیه نزد سلطان این است که امام حسن عسکری(ع) رفت و فرزندی جا نگذاشت. میراث حضرت تقسیم شد و کسانی که حقشان نبود به ارث بردند و این عیال حضرت است که می‌گردند و احدی جرات نمی‌کند که با آنان آشنا شود و یا چیزی به آنان بدهد و هنگامی که اسم مطرح شود، پی‌گیری و تعقیب نیز خواهد بود. از خداوند بترسید و از این خودداری کنید. این روایت با بیان روشن‌تر همان حقیقت را آورده است و من نمی‌دانم چرا نویسنده محترم مشرعه می‌گوید این وجه برای من مفهوم نیست. آیا نام بردن و اسم حضرت را بر زبان‌ها انداختن باعث نمی‌شود که دشمن تحریک شود و پی‌گیری و تعقیب خود را شروع کند. پاورقی [۱] بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴، ح ۱۳.

دفاع ما

مهر و قهر

اشاره

ین پذیرفته شده است که باید مهر و قهر در کنار هم مطرح شود و در چهره‌ای که از زمان ظهور و حکومت حضرت و شخصیت بی‌مانند آن امام(ع) ترسیم می‌گردد، مهر و قهر کنار هم بنشیند و تنها چهره‌ای قهرآمیز، جنگ‌آور و منتقم تصویر نشود. اگر کسانی

که با طرح قهر حضرت مخالفند، منظورشان این است ما به آنان حق می‌دهیم. باید سیمای حکومت حضرت آن گونه که هست ترسیم شود نه این که تنها از قهر بگوییم و مهر حضرت را از یاد ببریم و در نتیجه در ذهن برخی افراد، امام، خشونت طلب معرفی شود. این سخن کاملاً صحیح است؛ لذا ما در این نوشته مهر را در کنار قهر و قهر را در کنار مهر و هر کدام را در جایگاه ویژه‌اش مطرح ساخته‌ایم.

روایات مهر

درباره مهر حضرت سخن بسیار می‌توان گفت؛ چه روایاتی که مهر امامان را به طور عموم بازگو می‌کند و چه روایاتی که در ارتباط با مهر شخص حضرت مهدی - ارواحنا فداه - رسیده است. باید در این دو بخش تأمل کرد تا ژرفای مهر امام را شناخت.

مهر امامان

در بخش اول بنگرید به روایتی که از حضرت رضا(ع) درباره خصلت‌های امامان(ع) رسیده است در آنجا می‌خوانیم: الامام الانیس الرفیق والوالد الشفیق والاخ الشقیق والامّ البرّه بالولد الصغیر و مفزع العباد فی الداهیه الناد. [۱]. امام همدمی سازگار، پدری مهربان، برادری تنی، مادر خوش‌رفتار با کودک خردسال و پناه مردم در پیش آمدها و کارهای بزرگ است. دقت در تعبیر آمده در این متن کوتاه، عمق رفت، مهر، دلسوزی و محبت امام را نسبت به مردم می‌رساند. نگاه کنید: همدمی سازگار، پدری مهربان، برادری تنی، مادری خوش‌رفتار با کودک خردسال و ملجأ و پناهگاه مردم در امور بزرگ و پیش آمدها. در روایتی مهر پیامبر(ص) این گونه بازگو شده است: «و کان اشفق الناس علی الناس و اراف الناس بالناس...؛ با محبت‌ترین و پر مهرترین فرد نسبت به مردم بود.» [۲]. در روایتی می‌خوانیم: عن عبدالله بن ابان الزیات و کان مکیناً عندالرضا(ع) قال: قلت للرضا(ع) ادع الله لی و لاهل بیتی فقال: اولست افعل؟ والله انّ اعمالکم لتعرض علی فی کلّ یوم ولیله قال فاستعظمت ذل فقال لی: اما تقرأ کتاب الله عزوجل وقل اعملوا فیسری الله عملکم و رسوله والمؤمنون(قال: هو والله علی بن ابی طالب(ع)). [۳]. عبدالله بن ابان زیات که موقعیت ویژه‌ای نزد حضرت رضا(ع) داشت، گوید: از امام رضا(ع) خواستم که برای من و اهل بیتم دعا کنید، حضرت فرمود: آیا مگر دعا نمی‌کنم؟ به خدا سوگند اعمال و رفتار شما در هر روز و شب بر من عرضه می‌شود. راوی گوید: این گفته امام برایم بزرگ جلوه کرد، امام فرمود: آیا کتاب خدا را نمی‌خوانی که می‌گوید: «بگو عمل کنید. خدا و رسول او و مؤمنان اعمال شما را می‌بینند». امام افزود که به خدا سوگند منظور علی بن ابی طالب(ع) است. از این روایت به دست می‌آید که به هنگام ارائه اعمال به امام(ع)، امام(ع) برای مردم هر روز و شب دعا می‌کند. در روایتی دیگر آمده است: «جعلهم الله حياه للانام و مصابيح للظلام؛ خداوند امامان را مایه حیات مردم و چراغ‌هایی برای تاریکی‌ها قرار داده است.» [۴]. در دیگر روایت آمده است: انّ الامامه لاتصلح الاّ لرجل فیه ثلاث خصال وورع یحجزه عن المحارم و حلم یمل به غضبه و حسن الخلافه علی من ولی علیه حتی یكون له کالوالد الرحیم. [۵]. امامت جز برای فردی که سه خصلت در او باشد شایسته نیست: ترس از خدا که او را از همه حرام‌ها باز دارد و بردباری‌ای که با آن بر غضب خویش مسلط باشد و نیکو امامت کردن بر کسی که در زیر سرپرستی و ولایت اوست، تا آن اندازه که چون پدری مهربان برای او باشد. در روایات ما، والدین بر پیامبر و امام(ع) تطبیق داده شده است و از دیگر سو امام(ع) مصداق «ماء معین» (آب گوارا) و تعبیری از این دست قرار گرفته است که این‌ها، همه مهر امام و سودمندی وی را در راستای منافع مردم بازگو می‌کند. مهر امام زمان(ع) در بخش دوم بنگرید که امام چگونه حکومتی برپا می‌سازد. در روایت آمده است: یرضی فی خلافته اهل الارض و اهل السماء والطیر فی الجوّ. [۶]. زمینیان و آسمانیان در زمان حکومت وی خشنود می‌گردند و پرندگان فضا شاد می‌شوند. در روایتی دیگر آمده است: ...فطوبی لمن ادرک ایامه و به یفرّج الله عن الامّه حتی یملاها قسطاً و عدلاً... [۷]. خوشا به حال آن که زمان حکومت این امام را

درک کند. خداوند به واسطه وی برای امت فرج و گشایشی پدید می آورد تا آنجا که زمین را از قسط و عدل پر می سازد. و باز آمده است که پیامبر می گوید: *يَتَنَعَّم اُمَّتِي فِي زَمَانِهِ نَعِيمًا لَمْ يَتَنَعَّمُوا مِثْلَهُ قَطُّ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ يَرْسِلُ السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ مَدْرَارًا وَلَا تَذْخِرُ الْاَرْضُ شَيْئًا مِنْ نَبَاتِهَا*. [۸]. امت من در زمان مهدی (ع) از چنان نعمتی بهره مند می گردند که مانندش را هیچ کس ندیده است نه خوبان و نه بدان. نعمت های آسمانی به وفور بر آنان فرو می ریزد و زمین هر چه دارد می رویاند. و برای همین است که پیامبر اکرم (ص) مسلمانان را به ظهور حضرت مهدی (ع) در آینده بشارت می دهد. گاه می گوید «بشركم بالمهدی» [۹] و گاه سه بار تکرار می کند که: «ابشروا بالمهدی» [۱۰] و می افزاید: *يُخْرِجُ عَلٰى حِيْنِ اخْتِلَافِ مِنَ النَّاسِ وَ زَلْزَالِ شَدِيدِ. يَمْلَأُ الْاَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا يَمْلَأُ قُلُوبَ عِبَادِهِ عِبَادَةً وَ يَسْعَهُمْ عَدْلُهُ*. [۱۱]. هنگامی که مردم در اختلاف شدیدی به سر می برند و زلزله شدیدی زمین را فرا گرفته است، او از راه می رسد و زمین را از قسط و عدل پر می سازد؛ آن گونه که از ظلم و جور پر شده است. دل های مردم را مالا مال از بندگی خدا می کند و عدالتش فراگیر می گردد و مردم را در گشایش قرار می دهد. در روایت دیگری آمده است: «يرضى عنه ساكن السماء و ساكن الارض؛ ساكنان زمین و ساكنان آسمان از امام مهدی (ع) در رضایت و خشنودی اند». [۱۲]. در روایت دیگری پس از آن که امام (ع) ارزش زمان غیبت را بازگو می کند، به شیعیان یادآور می شود که در چنین زمان سختی اگر پای بند باقی بمانند و در راه خدا گام بردارند به ارزش های بسیاری دست می یابند. راوی می گوید: بنابراین، ما آرزو نمی کنیم که زمان غیبت سپری گردد و در زمان ظهور حق و از اصحاب حضرت قائم (ع) باشیم؛ چرا که در زمان شما بودن فضیلت بیش تری خواهد داشت. حضرت در پاسخ با تعجب می فرماید: *سبحان الله اما تحبون ان يظهر الله عزوجل الحق و العدل في العباد و يحسن حال عامه الناس و يجمع الله الكلمه و يؤلف بين القلوب المختلفه و لا يعصى الله في ارضه و يقام حدود الله في خلقه و يرد الحق الى اهله... سبحان الله، آیا دوست نمی دارید که خداوند حق و عدل را آشکار سازد و حال عموم مردم بهبود یابد و مردم متحد گردند، دل ها به هم پیوند خورد و در روی زمین معصیت خدا نشود و حدود الهی در میان مردم اجرا گردد و حق به اهلش برگردد... بنگرید، چه زمانی می شود و چه رفاه و راحتی و رضایتی برای عموم مردم پدید می آید، درگیری حضرت به جاست؛ چرا که نتیجه اش مطلوب است. شمشیر او درست عمل می کند؛ چرا که در راه بهسازی حال عموم مردم است. به هنگامی که فردی چاقوی جراحی را در دست جراح می بیند، شاید خیال کند که این جراح بی مهر و عطف است که چنین می برد و می دوزد، ولی وقتی که جان سامان یافته بیمار را در لحظاتی بعد می نگیرد، می فهمد که چه مهری وجود این دکتر جراح را گرفته بود. قهر حضرت برای مهر است و آغشته به مهر. مهر اوست که او را چنین قهرآمیز می سازد و قهر اوست که مهر مردمان را در پی دارد. به گفته علامه طباطبایی (ره) درباره خداوند، اقتضای رحمت در وجود مقدس خداوند است و اقتضای قهر در زمینه ها. در ارتباط با حضرت مهدی ارواحنا فداه نیز چنین است؛ نقص در قابل است. معاندان و معارضان و سرکشان و متمردان زمینه قهر حضرت را فراهم می آورند و گرنه در وجود مقدس حضرت جز مهر نیست. قهر حضرت نیز رحمت است؛ هم برای مجرم و هم برای دیگران. برای مجرمان مهر است؛ چرا که از استمرار جرمشان جلوگیری می کند و برای دیگران مهر است؛ چون با نفی مجرم زمینه تعالی و پرورش برای مردمان بهتر فراهم می گردد. راوی گوید: امام به من فرمود: یا ابا ابراهیم هوالمفرج للکرب عن شیعه بعد ظنک شدید و بلاء طویل وجور فطوبی لمن ادرک ذلک الزمان... [۱۳]. ای ابا ابراهیم، حضرت مهدی (ع) رنج و غم شیعه را پس از یک دوره سخت و بلایی طولانی و ستمی دراز می زداید و گشایش می آفریند. خوشا آنان که آن زمان را درک کنند... آری، «طوبی لمن ادرک زمانه و لحق اوانه و شهد ایامه؛ خوشا آنان که زمانش را درک کنند، به آن زمان دست یابند و شاهد آن روزها باشند». [۱۴]. در تشریف که ابراهیم بن مهزیار داشته است، در آغاز گفت و گو امام به او می گوید: مرحباب یا ابا إسحاق لقد کانت الايام تعدنی و ش لقای والمعاتب بینی و بین علی تشاحط الدار و تراخی المزار تخيّل لی صورت حتی کأن لم نخل طرفه عین من طیب المحادثه و خیال المشاهده و انا احمد الله ربّی ولّی الحمد علی ما فیض من التلاقی و رفّه من کربه التنازع والاستشراف ثم سألنی عن إخوانی متقدّمها و*

متأخرها. [۱۵]. خوش آمدی ای ابا اسحاق. روزها نزدیکی دیدارت را به من نوید می داد و امور رضایت بخش میان من و تو با این که از هم دور بودیم و دیدارت به تأخیر افتاده بود، ولی سیمایت را در خیال برایم به تصویر می کشید تا آن جا که گویا لحظه ای بدون لذت گفت و گوی با تو و تصوّر دیدار تو نبوده ام و من خدایم را که ولیّ حمد است برای فراهم سازی دیدارت و گشایش بخشی از سختی درگیری و ستم سپاس می گویم. ابن مهزیار گوید: آن گاه امام (ع) از دوستان و برادرانم در گذشته و حال پرسید. در نقل دیگری آمده است که امام به او فرمود: «کُنَّا نَتَوَقَّعُ لَيْلاً وَ نَهَاراً؛ ما شب و روز در انتظار دیدارت بودیم». [۱۶]. این است مهر امام و چنین است رفت امامت و این گونه است دلسوزی و محبت حجت خدا؛ قهر او از مهرش نشأت می گیرد و جنگ او برای صلح است. کشتار وی برای ایجاد حیات و زندگی در جامعه، تندی اش نشان محبت و ترش رویی اش از روی دلسوزی، نهییش برای آرام سازی و فریادش برای آرامش دهی است. در نامه حضرت به شیخ مفید آمده است: انا غیر مهملین لمراعاتکم و لانا سین لذکرکم و لولا ذل لنزل بکم اللأواء و اصطلمکم الاعداء. [۱۷]. ما نسبت به شما بی توجه نیستیم و شما را از یاد نبرده ایم و اگر چنین نبود، رنج و سختی برایتان پیش می آمد و دشمنان شما را از ریشه در می آوردند. بنابراین، اگر در روایات، قهر بی بدیل حضرت مطرح است، این خود نشانی از مهر بی بدیل اوست. نفی قهر نفی مهر است. ما نباید در نفی روایات قهر حضرت شتاب کنیم و پنداریم که این روایات چهره خشنی از حضرت می سازد و مهر حضرت را نفی می کند. این دو در کنار هم در جایگاه ویژه خود دو روی یک سکه است و اصلاً تعارضی در کار نیست. رها کنید کسانی را که می پندارند قصاص و اجرای حد الهی و مانند آن با مهر و محبت ناسازگار است. بنگرید که خداوند چگونه قصاص را مطرح می سازد: (ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الابلب)؛ [۱۸] «ای عاقلان، قصاص مایه زندگی و حیات شماس». پاورقی [۱] کافی، ج ۱، کتاب الحجّه، باب ۱۵ نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ص ۲۰۰. [۲] بحار، ج ۱۰، ص ۵. [۳] کافی، ج ۱، ح ۴، ص ۲۲۰. [۴] همان، ج ۱، ح ۲، ص ۲۰۴. [۵] بحار، ج ۲۷، ح ۱۰، ص ۲۵۰. [۶] همان، ج ۵۱، ص ۸۰. [۷] همان، ج ۵۱، ح ۳۱، ص ۷۶. [۸] همان، ج ۵۱، ص ۷۸. [۹] همان، ج ۵۱، ح ۲۳، ص ۷۴. [۱۰] همان، ج ۵۱، ح ۲۴، ص ۷۴. [۱۱] همان، ج ۵۱، ح ۲۴، ص ۷۴. [۱۲] همان، ج ۵۱، ص ۸۱. [۱۳] همان، ج ۵۲، ح ۲۴، ص ۱۲۹. [۱۴] همان، ج ۵۲، ح ۱۰۴، ص ۲۳۶. [۱۵] همان، ج ۵۲، ش ۲۸، ص ۳۴. [۱۶] دلائل الامامه، ص ۵۴۱. [۱۷] بحار، ج ۵۳، ص ۱۷۵. [۱۸] بقره: ۱۷۹.

روایات قهر

هم اکنون با ما همراه شوید تا آماری از روایات قهر ارائه دهیم و به بخشی از این روایات بنگریم. البته ما انکار نمی کنیم که شاید برخی از روایات به دلیل موجهی اگر ثابت شود جعلی و غیرواقعی باشد، ولی این بدان معنی نیست که قهر حضرت را انکار کنیم و به روایات قهر بی اعتنا شویم. روایات قهر بسیار است آن گونه که روایات مهر نیز فراوان بود. ما در این مقاله به نمونه هایی اشاره می کنیم. الف) روایاتی که قهر حضرت را در کنار مهر نشانده است فیاطوبی لمن ادرکه و کان من انصاره والویل کلّ الویل لمن ناواه و خالفه و خالف امره و کان من اعدائه. خوشا آنان که حضرت را درک کنند و از یاران وی گردند و وای و بسیار وای بر کسانی که با وی دشمنی کنند، دستور وی را سر نهند و از دشمنان وی باشند. ب) روایاتی که هشدار می دهد اگر خواهان ظهور و حضور حضرت هستید، از خدا بخواهید که با عافیت او را ببینید؛ چرا که حضرت می خواهد از دشمنان خدا انتقام گیرد، در برابر دشمنان و کارشکنان بی مهابا و بدون تقیّه ایستادگی می کند و آنان را امان نمی دهد. او برای دشمنان عذابی دردناک است. بنگرید: اذا تمنی احدکم القائم فلیتمنه فی عافیه فإنّ الله بعث محمّداً (ص) رحمه و یبعث القائم نقمه. در روایت دیگری در پاسخ به تأخیر اجرای بعضی از حدود تا زمان حضرت آمده است: ... انّ الله تبارک و تعالی بعث محمّداً (ص) رحمه و بعث القائم (ع) نقمه. پ) روایاتی که از خروج، قیام به سیف (انقلاب قهرآمیز)، لشکر، زره، اسب، پرچم و نام قائم سخن می گوید؛ این روایات نیز نشان قهر

حضرت است. بنگرید: فقال له أبی و ما دلائله و علاماته یا رسول الله قال: له عَلَمٌ إذا حان وقت خروجه انتشر ذل العلم من نفسه و انطقه الله عزوجل فناداه العلم: اخرج یا ولی الله فاقتل اعداء الله و هما آیتان و علامتان و له سيف مغمّد فإذا حان وقت خروجه اقتلع ذل السيف من غمده و انطقه الله عزوجل فناداه السيف اخرج یا ولی الله فلا يحلّ لك ان تقعد عن اعداء الله فيخرج و يقتل اعداء الله حيث تفقههم و یقیم حدود الله و یحکم بحکم الله یرج و جبرئیل عن یمنه و میکائیل عن یسره... [۱]. ابی از پیامبر خدا(ص) پرسید نشانه‌های امام چیست؟ حضرت فرمود: پرچمی دارد آن زمان که وقت خروج نزدیک گردد آن پرچم خود به خود باز می‌شود و خداوند پرچم را به زبان می‌آورد و امام را ندا می‌دهد که: «ای ولی خدا خروج کن و دشمنان خدا را بکش.» این دو نشانه و علامت است. و باز شمشیری در غلاف دارد که تا زمان خروج نزدیک شود، از غلاف در آید و خداوند شمشیر را گویا سازد و شمشیر به امام(ع) ندا دهد که ای ولی خدا خروج کن جایز نیست که بنشینی. امام خروج می‌کند و هر جا که دشمنان خدا را بیابد می‌کشد، حدود الهی را به پا می‌دارد و بر طبق حکم خدا داوری می‌کند. او خروج می‌کند در حالی که جبرئیل سمت راست او و میکائیل در سمت چپ اوست... و در روایتی آمده است: یا علیّ انّ قائمنا اذا خرج یجتمع الیه ثلاثمأه و ثلاثه عشر رجلاً عدد رجال بدر فاذا حان وقت خروجه یكون له سيف مغمود ناداه السيف: قم یا ولی الله فاقتل اعداء الله. [۲]. علی جان، قائم ما آن زمان که خروج کند سیصد و سیزده نفر به تعداد لشکر بدر با او همراه می‌شوند و آن زمان که ظهورش فرا رسد شمشیر غلاف شده به او ندا می‌دهد که ای ولی خدا به پا خیز و دشمنان خدا را بکش. (ت) روایاتی که از ثواب کشتن و کشته شدن در کنار آن حضرت سخن می‌گوید: من ادرک قائمنا فقتل معه کان له اجر شهیدین و من قتل بین یدیه عدوّاً لنا کان له اجر عشرين شهیداً. هر کس که قائم ما را درک کند و در کنار او کشته شود، پاداش دو شهید و هر کس که در پیش روی حضرت دشمن ما را بکشد، پاداش بیست شهید را دارد. در همین جا مناسب است اشاره کنیم به دعاهایی که درخواست شهادت در رکاب حضرت را از خداوند می‌نماید. بنگرید به دعای عهد در آن جا که از خدا می‌خواهیم ما را از کسانی قرار دهد که در پیش روی حضرت به شهادت برسیم و ادامه می‌دهیم: اللهم انّ حال بینی و بینة الموت الّذی جعلته علی عبادک حتماً مقتضیاً فأخرجنی من قبری مؤتراً کفنی شاهراً سیفی مجزّداً قناتی ملبياً دعوه الداعی فی الحاضر والبادی پروردگارا اگر مرگی که بر بندگان حتم کرده‌ای بین من و دیدار حضرت فاصله شد، مرا در زمان ظهور حضرت از قبر زنده کن و بیرون آور در حالی که کفم را چون ازاری بر خود گرفته‌ام و شمشیرم را از نیام بیرون کشیده‌ام و نیزه‌ام را لخت کرده‌ام و در شهر و روستا به دعوت امام(ع) پاسخ مثبت می‌دهم. (ث) روایاتی که می‌گوید پس از شهادت امام حسین خداوند وعده داد که با قائم انتقام او را می‌گیرد؛ آن گاه که فرشتگان ضجّه زدند و از خداوند خواستند تا صفحه زمین را از لوث وجود مردمان پاک سازند؛ چرا که مردم حرمت خدا را نگه نداشتند و برگزیده خدا را کشتند، خداوند پرده‌ای را کنار زد و سیمای امامان(ع) را نشان داد و اشاره کرد که با این قائم(ع) انتقام می‌گیرم. این روایات بازگو می‌کند که قائم(ع) منتقم است و این خود نشان دهنده چهره قهرآمیز امام(ع) است و اساساً یکی از القاب معروف حضرت، همین لقب منتقم است: قال ابو عبد الله لما کان من امرالحسین بن علیّ(ع) ما کان ضجّت الملائکه إلى الله تعالى و قالت: یا ربّ یفعل هذا بالحسین صفیّ و ابن نبیّ قال: فأقام الله لهم ظلّ القائم(ع) و قال بهذا انتقم له من ظالمیه. [۳]. چون سیدالشهدا به شهادت رسید، فرشتگان به درگاه خدا ضجّه زدند و نالیدند و عرضه داشتند: خدایا با برگزیده تو و فرزند پیامبرت، حسین(ع) چنین می‌کنند. حضرت فرمود: آن گاه خداوند ظلّ قائم(ع) را برایشان برپا ساخت و فرمود: با این فرد از کسانی که به امام حسین(ع) ظلم کرده‌اند انتقام می‌گیرم. در روایت دیگر آمده است: عن الثمالی: قال قلت لابی جعفر(ع) یا بن رسول الله الستم کلکم قائمین بالحق قال بلی قلت فلم سمی القائم قائماً قال: لما قتل جدی الحسین ضجّت الملائکه إلى الله عزوجل بالبكاء والنحیب و قالوا: الهنا و سیدنا اتغفل عمّن قتل صفوتک و ابن صفوتک و خیرتک من خلق فأوحی الله عزوجل الیهم قزوا ملائکتی فوعزّتی و جلالی لانتقمن منهم ولو بعد حین ثمّ کشف الله عزوجل عن الائمة من ولد الحسین(ع) للملائکه فسرت الملائکه بذلك فاذا احدهم قائم یصلی فقال الله عزوجل:

بذلك القائم انتقم منهم. [۴]. باز هم بنگرید:... فَإِنَّ الْحُسَيْنَ (ع) لَمَّا قَتَلَ عَجَّتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَ مِنْ عَلَيْهِمَا وَالْمَلَائِكَةُ فَقَالُوا: يَا رَبَّنَا إِذْنٌ لَنَا فِي هَلَاكِ الْخَلْقِ حَتَّى نَجِدَهُمْ مِنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ بِمَا اسْتَحَلُّوا حَرَمَتَكَ وَ قَتَلُوا صَفْوَتَكَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ: يَا مَلَائِكَتِي وَ يَا سَمَاوَاتِي وَ يَا أَرْضِي اسْكُنُوا ثُمَّ كَشَفَ حِجَاباً مِنَ الْحِجَابِ إِذَا خَلْفَهُ مُحَمَّدٌ وَ اثْنِي عَشَرَ وَصِيّاً لَهُ (ع) ثُمَّ اخَذَ بِيَدِ فَلَانِ الْقَائِمِ مِنْ بَيْنِهِمْ فَقَالَ: يَا مَلَائِكَتِي وَ يَا سَمَاوَاتِي وَ يَا أَرْضِي بهذا انتصر لهذا قالها ثلاث مرّات. [۵]. و نیز روایات دیگری داریم که از انتقام گیری و تسلط حضرت سخن می گوید. بنگرید: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا انْتَقَمَ اللَّهُ وَلِرَسُولِهِ وَ لَنَا أَجْمَعِينَ؛ آن زمان که قائم، قیام کند او برای خدا و رسول و برای ما انتقام می گیرد». [۶]. ج) روایاتی که حضور حضرت را عذاب و انتقام (البته برای دشمنان و سرکشان) می داند؛ بنگرید: عن مفضل بن عمر قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن قول الله عز وجل: (وَلَنَذِقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ) قَالَ: الْأَدْنَى غَلَاءُ السَّعْرِ وَالْأَكْبَرُ الْمَهْدَى بِالسَّيْفِ. مفضل بن عمر گوید: از امام صادق (ع) درباره این آیه که به آنان از عذاب کم تر پیش از عذاب بزرگ تر می چشاییم، پرسیدم حضرت فرمود: عذاب کم تر گرانی قیمت هاست و عذاب بزرگ تر حضور مهدی (ع) با شمشیر است. در روایت دیگری در پاسخ به تأخیر اجرای بعضی از حدود تا زمان حضرت قائم (ع) آمده است: فکیف اخرّه الله للقائم (ع) فقال له: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا (ص) رَحِمَهُ وَ بَعَثَ الْقَائِمَ (ع) نَقْمَهُ. چون پیامبر (ص) پیامبر رحمت است و امام قائم (ع) برای انتقام گیری می آید این تأخیر انجام گرفته است. در دیگر روایت آمده است: ... قوله تعالى (هل ينظرون إلا أن تأتيهم الملائكة أو يأتي ربّ أو يأتي بعض آيات ربّ يخبر محمداً) (ص) عن المشركين والمنافقين الذين لم يستجيبوا لله و لرسوله (فقال: هل ينظرون إلا أن تأتيهم الملائكة أو يأتي ربّ أو يأتي بعض آيات ربّ أو يأتي بعض آيات ربّ يعني بذلك العذاب تأتيهم في دار الدنيا كما عذب القرون الأولى فهذا خبر يخبر به النبي (ص) عنهم ثم قال: يوم يأتي بعض آيات ربّ لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل إلا به يعني لم تكن آمنت من قبل أن تجيء هذه الآية و هذه الآية هي طلوع الشمس من مغربها. [۷]. و در روایت دیگر می خوانیم: بعد طلوع شمس من مغربها فعند ذلك ترفع التوبة فلا توبه تقبل ولا عمل يرفع ولا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً... [۸]. همان گونه که می بینید در این روایات نیز منظور از بعضی از آیات، عذاب دنیوی است و آن نیز بر طلوع خورشید از مغرب که همان ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه است تطبیق گردیده است. باز در روایت معروفی آمده است: ... فيفيض العلم منه (قم) إلى سائر البلاد في المشرق والمغرب فيتم حجه الله على الخلق لا يبقى أحد على الأرض لم يبلغ إليه الدين والعلم ثم يظهر القائم (ع) و يصير سبباً لنقمة الله و سخطه على العباد لأنّ الله لا ينتقم من العباد إلا بعد انكارهم حجه. [۹]. علم از قم به دیگر بلاد در شرق و غرب جاری می گردد و در نتیجه حجّت خدا بر خلقتش تمام می شود تا آن جا که بر روی پهنه زمین کسی نمی ماند که دین و علم به او نرسیده باشد. آن گاه حضرت قائم (ع) آشکار می گردد. او سبب انتقام خدا و خشم وی بر مردمان است؛ چرا که خداوند از مردمان انتقام نمی گیرد مگر پس از آن که حجت را نپذیرند. چ) روایاتی که دستور می دهد برای قیام حضرت آماده شوید و حتی اگر شده یک تیر فراهم سازید. «لِيَعِدَّنَّ أَحَدَكُمْ لَخُرُوجِ الْقَائِمِ وَ لَوْ سَهْماً؛ برای خروج حضرت قائم (ع) اگر شده حتی یک تیر آماده کنید». [۱۰]. ح) روایاتی که می گوید به راحتی حکومت جهانی حضرت پدید نمی آید و با رفاه به این هدف بزرگ نمی توان رسید و باید رنج کشید، عرق ریخت و خون داد. بنگرید: ... قلت إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ اسْتَقَامَتْ لَهُ الْأُمُورُ فَلَا يَهْرَقُ مَحْجَمُهُ دَمٌ فَقَالَ: كَلَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى نَمْسَحَ الْعَرَقَ وَالْعَلَقَ وَ أَوْماً بِيَدِهِ إِلَى جَبْهَتِهِ. [۱۱]. راوی گوید به امام گفتم: می گویند در آن زمان کارها برای حضرت و به نفع حضرت راست می آید و پا می گیرد و به اندازه یک حجامت هم خونی ریخته نمی شود؟ حضرت فرمود: نه، سوگند به کسی که جانم در دست اوست کارها پا نمی گیرد تا آن که ما و شما عرق و خون از پیشانی پاک کنیم. در بحار الانوار، در احادیث ۱۲۳، ۱۲۴ و ۱۲۶ نیز پیوسته بر همین حقیقت تأکید می شود. آری، اگر بنا بود انسان معاند به راحتی به عدالت تن دهد و زیر بار حکومت حق و حرف حق و عدالت برود و از ظلم و ستم دست بردارد، این امر تا به امروز اتفاق می افتاد. چه اندازه پیامبران آمدند و فریاد کردند و مردم را با زبان و قدرت محدود دعوت کردند، ولی کجا سرکشان پذیرفتند و زیر بار

رفتند و از ظلم دست کشیدند. خ) روایاتی که قدرت شگرف حضرت و اصحاب وی را بیان می کند؛ این دسته از روایات نیز قهر حضرت، خشم و غضب به جای حضرت را عنوان می سازد. بنگرید: فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يُعْطَى قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَأَنَّ قَلْبَهُ لَا شَدَّ مِنْ زَبَرِ الْحَدِيدِ وَلَوْ مَزَّوًا بِجِبَالِ الْحَدِيدِ لَقَطَعُوهَا لَا يَكْفُونَ سَيُوفَهُمْ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ. [۱۲]. هر فرد از یاران حضرت قدرت چهل نفر را پیدا می کند و دلش سخت تر و محکم تر از پاره های درشت آهن است و اگر آنان به کوه های آهن گذر کنند، آن را تکه تکه می سازند و شمشیر خویش را باز نمی گیرند تا خداوند راضی شود. د) روایاتی که می گوید در رسیدن به ظهور و حکومت حق شتاب نکنید؛ چرا که چندان راحت هم به دست نمی آید. آیا می دانید که باید خون دل بخورید رنج برید و بجنگید، کشته شوید و بکشید. و ما يستعجلون بخروج القائم واللَّه ما طعامه إِلَّا الشَّعِيرُ الْجَشْبُ وَلَا لِبَاسُهُ إِلَّا الْغَلِيظُ وَ مَا هُوَ إِلَّا السَّيْفُ وَالْمَوْتُ تَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ. [۱۳]. چرا برای خروج حضرت قائم (ع) شتاب می کنند؟ به خدا سوگند غذای او جز نان جوی سخت و لباس وی جز لباس خشن نیست. خروج حضرت چیزی جز شمشیر و مرگ در سایه شمشیر نیست. ذ) روایاتی که از جنگ ها و درگیری های حضرت با دشمنان و معاندان سخن می گوید؛ اقوامی که در گیر می شوند و گروه هایی که به جنگ با امام بر می خیزند و... در این باره باید گفت: در بسیاری از روایات ما آمده است که امام با کسانی که با او می جنگند، جنگ می کند. با مخالفان سرکش در گیر می شود. در دعای ندبه می خوانیم: این مبدالعته والمردة این مستأصل اهل العناد والتضليل والالحاد؟ کجاست هلاک کننده سرکشان و متمردان؟ کجاست از بن برکن معاندان و گمراه سازان و ملحدان؟ در برخی از روایات آمده: «فَيَقْتُلُ الْمُقَاتِلَةَ؛ با گروهی که جنگ را آغاز می کنند می جنگد». [۱۴]. در روایت دیگری آمده است: «فَيَقْتُلُ مُقَاتِلَهَا حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ؛ کسانی را که در کوفه با او می جنگند، می کشد تا خداوند خشنود گردد». در بعضی از روایات آمده: «فَتَقَاتِلُونَهُ فَيَقَاتِلُكُمْ فَيَقْتُلُكُمْ؛ شما با او می جنگید در نتیجه او با شما جنگ می کند و شما را می کشد». [۱۵]. در روایتی آمده: ثلاثه عشر مدينة و طائفة يحارب القائم اهلها و يحاربونه... [۱۶]. امام با سیزده شهر و طایفه می جنگد و آنان با امام می جنگند. در دیگر روایت آمده است: اما إِنَّهُ لَا يَبْدَأُ إِلَّا بِقَرِيشٍ فَلَا يَأْخُذُ مِنْهَا إِلَّا السَّيْفُ وَلَا يُعْطِيهَا إِلَّا السَّيْفُ. [۱۷]. او از قریش آغاز می کند و جز شمشیر از آنان به او نمی رسد و او هم جز شمشیر برای آنان ندارد. و باز می خوانیم: لم يكن بينه وبين العرب والفرس إِلَّا السَّيْفُ لَا يَأْخُذُهَا إِلَّا بالسَّيْفِ وَلَا يُعْطِيهَا إِلَّا بالسَّيْفِ. [۱۸]. و روشن است که پاسخ شمشیر تنها شمشیر خواهد بود. ر: روایاتی که در یک حصر اضافی می گوید امام کاری جز جنگ و کشتار ندارد؛ «و ليس شأنه إِلَّا الْقَتْلُ؛ کاری جز جنگ ندارد». [۱۹]. «و ليس شأنه إِلَّا بالسَّيْفِ؛ جز با شمشیر کاری ندارد». [۲۰]. روایاتی که قهر حضرت را توضیح می دهد، چنان گسترده و زیادند که به شمارش در نمی آیند. در جای جای روایات، این قهر بر آمده از مهر را می توان نشان داد و روایات سیره به این حقیقت پرداخته است، تنها، این مجموعه گسترده را باید فهمید و دریافت کرد. حقیقت این قهر را باید دید که مهر است. باید تأمل کرد، دقت کرد، آموخت و فهمید و گر نه نفی سریع چه سودی دارد؟ آیا می توانید این مجموعه گسترده را که به صدها روایت می رسد، نفی کنید؟ آیا بدون شمشیر قیام می کند؟ آیا لشکر فراهم نمی سازد؟ آیا نمی جنگد؟ آیا انتقام نمی گیرد؟ آیا پرچم ندارد؟ آیا قدرت جنگی اش چنین و چنان نیست و آیا یارانش با آن قدرت رزمی قهرآمیز همراه نیستند؟ آیا می توان این همه را نادیده گرفت و گفت: این روایات از جهت دلالت ناتمامند و پذیرفتنی نمی باشند یا این مجموعه را در تعارض با روایات مهر دید. گفتنی است، قهر حضرت که مدلول این مجموعه گسترده از روایات است، اصولاً به ماه های اوّل حکومت ایشان برمی گردد. او در این ماه ها درگیری دارد و مقاومت های مخالفان را سرکوب می کند، ولی پس از گذشت این دوره، دیگر جنگ و خونریزی، درگیری و کشتار در کار نیست و بر این وجه جمع روایات بسیاری دلالت دارد؛ روایاتی که جنگ و قهر را در ماه های نخست مطرح می سازد و از پایان یافتن آن پس از مدتی خبر می دهد. به علاوه، کسی چه می داند که در نزدیکی ظهور چه می گذرد؟ چه اقوامی بر سر کارند و چه احزابی فعال. چه می کنند و چه می خواهند بکنند؟ اگر آن زمان را به چشم ببینید - آن گونه که در برخی روایات اشاره هایی دیده می شود - حق می دهید که امام باید این گونه با آنان رفتار کند، به آنان امان ندهد و از

آنان عذری نپذیرد. تحولات و پیامدهای زمان ظهور را ما درست درک نمی‌کنیم. بنابراین، چرا باید این گونه از این روایات شانه خالی کنیم و آن‌ها را نپذیریم. اصولاً ادله‌ای که از برپایی حکومت و حاکمیت سخن می‌گوید، تنها برای ارائه یک فرهنگ و مکتب نیست و مسلماً حاکمیت و حکومت بدون درگیری با مخالفان شدنی نیست، بنگرید: هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کلّه ولو کره المشرکون). [۲۱]. او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند. جمله «ولو کره المشرکون» اشاره‌ای عمیق به درگیری‌ها، جنگ‌ها، کشت و کشتارها و خون‌ریزی‌ها دارد آن گونه که در زمان پیامبر اکرم(ص) گوشه‌ای از آن اتفاق افتاد. باید صریحاً بگوییم که هرگز دست به شمشیر بردن و در برابر دشمن سرکش ایستادن، معنایش خشونت نیست و تسلیم دشمن شدن معنایش مهر و محبت نیست. این چه اشتباهی است که هنوز در گوشه و کنار دیده می‌شود؟ چرا مفاهیم عوض شده و حقیقت‌ها واژگون گردیده است. آیا جنگیدن امام معنایش این است که با جنگ، حکومت خویش را بر پا می‌سازد و به مردم تحمیل می‌کند؟ همان شبهه‌ای که برخی درباره پیامبر(ص) مطرح می‌کردند و به شیوه حکومتی او خرده می‌گرفتند. این روشن است که در یک دست حضرت شمشیر است که سبیل مقاومت، جنگ، درگیری و خون‌ریزی است و در دست دیگر، مهر و محبت، دعوت، ارشاد و هدایت و با هر دو، مبنای حکومتش پا می‌گیرد و زمینه‌های عدالت گسترده فراهم می‌آید. بگذریم که پیش از ظهور و هم زمان با ظهور و پس از ظهور حضرت، بر همه مردمان اتمام حجت می‌شود و حق آشکار می‌گردد. در واقع، حضرت تنها با کسانی که به حق تن نمی‌دهند و حجت آشکار حق را نمی‌پذیرند می‌جنگد و به شدت برخورد می‌کند. هم چنین با توجه به گستره حکومت که جهانی است و نیز با توجه به جهات بسیار دیگر در سال اول، درگیری‌ها بسیار فراوان است. ما بیش از این به این مسئله نمی‌پردازیم و مطمئن هستیم که هر کس این روایات را با تأمل مطالعه کند و با درایت و بهره‌فهم روایت در آن‌ها بنگرد، چنین شبهه‌ای برای او پدید نمی‌آید. آری، اگر تنها از دور دستی بر آتش داشته باشد، شبهه‌ها پیرامونش را فرا می‌گیرند. در پایان این بخش باید گفت که اگر بیش از این نیاز به دفاع باشد، می‌توان اساسی‌تر به این موضوع پرداخت. در ارتباط با اعتبار روایات مبنای ما حجیت و اعتبار خبر موثق به می‌باشد و تنها خبر واحد ثقه را حجت نمی‌دانیم و در این مبنا با اکثریت قاطع عالمان و فقیهان شیعه موافقیم. این روایات اگر متواتر نباشد که هست، در موثوق به بودن آن حرفی نیست و حجیت و اعتبار آن بی‌حرف است. پاورقی [۱] بحار، ج ۵۲، ح ۴، ص ۳۱۱. [۲] همان، ج ۵۲، ح ۷۲، ص ۳۰۳. [۳] همان، ج ۴۵، ح ۳، ص ۲۲۱. [۴] همان، ج ۴۵، ح ۴، ص ۲۲۱. [۵] همان، ج ۴۵، ح ۲۳، ص ۲۲۸. [۶] همان، ج ۵۲، ح ۱۷۷، ص ۳۷۶. [۷] همان، ج ۹۳، ص ۱۰۳. [۸] همان، ج ۵۲، ح ۲۶، ص ۱۹۴. [۹] همان، ج ۶۰، ح ۲۳، ص ۲۱۳. [۱۰] همان، ج ۵۲، ح ۱۴۶، ص ۳۴۶. [۱۱] همان، ج ۵۲، ح ۱۲۲، ص ۳۵۷. [۱۲] همان، ج ۵۲، ح ۴۴، ص ۳۲۷. [۱۳] همان، ج ۵۲، ح ۱۱۶، ص ۳۵۵. [۱۴] همان، ج ۵۲، ح ۸۳، ص ۳۰۸. [۱۵] همان، ج ۵۲، ح ۱۷۴، ص ۳۷۵. [۱۶] همان، ج ۵۲، ح ۱۳۶، ص ۳۶۳. [۱۷] همان، ج ۵۲، ح ۱۱۳، ص ۳۵۴. [۱۸] همان، ج ۵۲، ح ۳۱۰، ص ۳۸۹. [۱۹] همان، ج ۵۲، ح ۹۹، ص ۳۴۹. [۲۰] همان، ج ۵۲، ح ۱۱۴، ص ۳۵۴. [۲۱] توبه: ۳۳ و صف: ۹.

روایات سیره پیامبر و سیره امام

درباره روایاتی که سیره امام(ع) را در این زمینه بازگو می‌کند، باید گفت که روایات بسیار متعدد و متنوع است و برای بررسی باید به دقت در دسته‌های مختلف بنگریم. الف) دسته‌ای از روایات سیره حضرت را همان سیره پیامبر(ص) می‌داند. مانند: روایات ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۹۲ از بحارالانوار، ج ۵۲ باب سیره. ب) دسته‌ای از روایات می‌گوید که سنت او سنت پیامبر(ص) است. [۱]. پ) دسته‌ای از روایات سیره حضرت را غیر از سیره پیامبر(ص) و امام علی(ع) معرفی می‌کند؛ مانند: ح ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱ و ۷ از بحارالانوار، ج ۵۲، باب سیره. ت) دسته دیگری از روایات می‌گوید: سیره‌اش سیره پیامبر(ص) است و تنها یک استثنا را مطرح می‌کند: الاّ انه یبین آثار

محمّد... روشن است این دسته چهارم وجه جمع روایات است و با توجه به آن، حقیقت سیره امام روشن می شود. گفتنی است که امام آن گونه که در روایات آمده است بر طبق سنت پیامبر رفتار می کند، ولی سیره، گاه متفاوت است؛ چرا که شرایط متفاوت است. به دیگر سخن، همه امامان بر پایه سنت پیامبر (ص) حرکت می کنند، ولی سیره هر کدام با دیگری تفاوت هایی دارد و این به دلیل شرایط مختلف است که این سیره را دگرگون می سازد. امامان سیره های گوناگونی داشته اند. خود پیامبر (ص) نیز سیره اش متفاوت است؛ قبل از آیات جهاد و بعد از آیات جهاد در مکه، در مدینه، در شرایط تقیه و... بنابراین، تفاوت سیره بر پایه تفاوت شرایط، هیچ گاه ما را از سنت پیامبر (ص) جدا نمی سازد؛ چرا که در سنت شرایط مختلف و سیره های مختلف دیده شده است. در این جا مناسب است به دسته های اشاره شده بپردازیم و برخی از روایات آن را بیاوریم و به آدرس دهی بسنده نکنیم؛ چون بررسی در خود روایات حقیقت را بهتر بازگو می کند. البته برای آنان که دقت کنند و اهل درایت باشند. روایات دسته اول عن عبدالله بن عطاء، عن شیخ من الفقهاء یعنی ابا عبدالله (ع) قال: سألت عن سیره المهدی کیف سیره؟ قال: یصنع ما صنع رسول الله (ص) و یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله (ص) امر الجاهلیه و یستأنف الإسلام جدیداً. [۲]. عبدالله بن عطا گوید: از امام صادق (ع) درباره سیره حضرت مهدی (ع) پرسیدم که چگونه است سیره آن حضرت؟ امام (ع) فرمود: همان کاری را می کند که پیامبر خدا (ص) کرد. (آن گاه امام در توضیح این سخن فرمود) آن چه را در گذشته بوده از بین می برد؛ آن گونه که رسول خدا (ص) جاهلیت را از بین برد و اسلام را از نو آغاز می کند. مانند همین روایت را در بحار، ج ۵۲، ص ۳۵۴، ح ۱۱۲ داریم. با این تفاوت که در این روایت عبدالله بن عطا از امام باقر (ع) این سؤال و جواب را دارد. این روایات همانندی سیره امام زمان (ع) را با پیامبر خدا (ص) این گونه توضیح می دهد که حضرت چون پیامبر خدا، آن چه را که بوده در هم می کوبد و از نو اسلام را شروع می کند. روایت سومی در همین دسته داریم که با توضیح بیشتر گویا همراه است بنگرید: عن العلا، عن محمّد قال: سألت ابا جعفر (ع) عن القائم اذا قام بأی سیره یسیر فی الناس فقال: بسیره ما سار به رسول الله (ص) حتی یظهر الإسلام قلت: و ما کانت سیره رسول الله (ص) قال: ابطل ما کانت فی الجاهلیه واستقبل الناس بالعدل و كذلك القائم (ع) اذا قام یبطل ما کان فی الهدنه ما کان فی ایدی الناس و یستقبل بهم العدل. [۳]. این روایت هر چند همانندی کاملی با دو روایت گذشته دارد، ولی این نکته را افزوده است که آن چه در زمان صلح با مخالفان اجرا می شود و دیگر احکام جاری زمان هُبدنه را باطل می کند و مردم را به سوی عدالت واقعی می برد. گفتنی است که در زمان تقیه و محکومیت شیعه و حاکمیت مخالفان وضعیتی پدید آمده که امام آن را درهم می کوبد و اسلام و عدالت واقعی را حاکم می گرداند. روایات دسته دوم قال رسول الله (ص): القائم من ولدی اسمه اسمی و کنیه کنیتی و شمائله شمائلی و سنّه سنّتی یقیم الناس علی ملّتی و شریعتی و یدعوهم الی کتاب الله عزّوجلّ... [۴]. پیامبر خدا (ص) فرمود: حضرت قائم (ع) از نسل من است. نامش نام من و کنیه اش کنیه من و شمایلش شمایل من و سنت او سنت من است. مردم را بر دین و شریعت من استوار می سازد و آنان را به سوی کتاب خدا دعوت می کند... قال رسول الله (ص): «یخرج رجل من اهل بیتی یعمل بسنّتی؛ مردی از اهل بیت من ظهور می کند که به سنت من عمل می کند». [۵]. روایات دسته سوم عن زرارہ عن ابی جعفر (ع) قال: قلت له صالح من الصالحین سمّه لی أُرید القائم (ع) فقال اسمه اسمی قلت: ایسیر بسیره محمّد (ص) قال هیهات هیهات یا زرارہ ما یسیر بسیره [قلت جعلت فلاًک لم؟] قال: ان رسول الله (ص) سار فی امّته باللّین کان یتألف الناس والقائم (ع) یسیر بالقتل بذلک امر فی الکتاب الذی معه ان یسیر بالقتل ولا یتستب احداً ویل لمن ناواه. [۶]. زرارہ گوید: به امام باقر (ع) گفتم: نام آن صالح از صالحان را برایم ذکر کن و منظورم حضرت قائم (ع) بود حضرت فرمود: نامش چون نام من است. پرسیدم آیا امام قائم (ع) همانند سیره پیامبر رفتار می کند؟ حضرت فرمود: هرگز، هرگز ای زرارہ! به سیره پیامبر رفتار نمی کند؛ پرسیدم: فدایت شوم، چرا؟ حضرت فرمود: رسول خدا (ص) در میان امت خویش با نرمی حرکت می کرد، تألیف قلوب می کرد، ولی حضرت قائم با جنگ و کشتار حرکت می کند و این مأموریت را در کتابی با خود دارد که باید با جنگ و کشتار عمل کند و هیچ کس را توبه نمی دهد و وای بر هر کس که با او دشمنی کند. عن

الحسن بن هارون قال: كنت عند ابي عبدالله (ص) جالسا فساله المعلى بن خنيس: ايسير القائم (ع) اذا سار بخلاف سيره علي (ع) فقال: نعم و ذاك ان عليا سار باليمن والكف لانه علم ان شيعته سيظهر عليهم من بعده و ان القائم اذا قام سار فيهم بالسيف والسبي و ذلك انه يعلم ان شيعته لم يظهر عليهم من بعده ابداً. [۷]. معلى بن خنيس از امام صادق (ع) پرسید: آیا حضرت قائم (ع) بر خلاف سیره امام علی (ع) رفتار می کند؟ حضرت فرمود: آری و این بدان جهت است که امام علی (ع) با من (یعنی آزاد سازی اسیران) و نجات دادن رفتار می کرد؛ چون می دانست که پس از او شیعیانش مغلوب و مقهور می گردند، ولی حضرت قائم (ع) پس از قیام، رفتارش با آنان با شمشیر و اسیر سازی است و این بدان دلیل است که می داند پس از او شیعیانش مغلوب و مقهور نمی شوند. عن ابي عبدالله انه قال: ان علياً (ع) قال: كان لي ان اقتل الموتى و اجهز على الجريح و لكن تركت ذلك للعاقبة من اصحابي ان جرحوا لم يقتلوا والقائم له ان يقتل المولى و يجهز على الجريح. [۸]. امام صادق (ع) فرمود: حضرت علی (ع) فرمود: این حق برایم بود که دشمن فراری را بکشم و نیز کار دشمن مجروح را تمام کنم، ولی به خاطر آینده یارانم چنین نکردم تا اگر مجروح شدند کشته نشوند، ولی حضرت قائم (ع) می تواند دشمن فراری را بکشد و مجروح جنگی را خلاص کند. عن رفيد مولى ابن هبيرة قال: قلت لابي عبدالله (ع) جعلت فداك يابن رسول الله ايسير القائم بسيره علي بن ابي طالب في اهل السواد فقال: لا. يا رفيد ان علي بن ابي طالب سار في اهل السواد بما في الجفر الابيض و ان القائم يسير في العرب بما في الجفر الاحمر قال: جعلت فداك و ما الجفر الاحمر قال: فامر اصبعه على حلقة فقال هكذا يعني الذبح ثم قال يا رفيد ان لكل اهل بيت نجيباً شاهداً عليهم شافعاً لامثالهم. [۹]. رفيد گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم ای پسر رسول خدا فدایت شوم، آیا حضرت قائم (ع) به سیره حضرت علی بن ابی طالب (ع) درباره اهل سواد عمل می کند؟ حضرت فرمود: نه، ای رفید! علی بن ابی طالب (ع) درباره اهل سواد طبق جفر سفید رفتار کرد و حضرت قائم (ع) درباره عرب طبق جفر سرخ رفتار خواهد کرد. رفيد گوید: پرسیدم فدایت شوم، جفر سرخ چیست؟ حضرت انگشت خویش به حلقش مالید و فرمود این چنین و منظورش کشتن بود... این روایات بسیار روشن و مستدل است. امام کاملاً توضیح می دهد که چرا رفتار و سیره امام قائم (ع) با سیره پیامبر (ص) و حضرت امیر (ع) تفاوت می کند. امام توضیح می دهد که شرایط تغییر کرده و شرایط زمان امام زمان (ع) با زمان پیامبر (ص) و امام علی (ع) یکسان نیست؛ در نتیجه در رفتار او تغییر و تحولی دیده می شود. با دقت در این روایات روشن می شود که امام کاملاً حقیقت را بازگو کرده و توضیح داده است و فهم آن چندان مشکل نیست. در جای خود، تأثیر زمان و مکان که همان تأثیر شرایط زمانی و مکانی است، به طور مفصل بحث شده و همه می دانند که اگر شرایط یک امام با امام دیگر تفاوت داشته باشد، هرگز سیره و روش یکسان نخواهد بود. شرایط سیدالشهدا (ع) جنگ را می طلبید و شرایط امام حسن مجتبی (ع) صلح را و هر دو طبق سنت پیامبر عمل کرده اند؛ با این که صلح و جنگ دو روش گوناگون است. خود پیامبر (ص) در زمانی بر پایه برخی شرایط به شیوه ای عمل کرده است و در زمان دیگر با شرایط دیگر به گونه ای دیگر. این تفاوت در سیره ها و روش ها بر پایه تفاوت واقعی و راستین زمان و مکان و شرایط زمانی و مکانی کاملاً پذیرفته شده است. در این روایات هم همان توضیح داده شده و پذیرفتن آن کاملاً طبیعی است. آیا این روایات با ضروریات مذهب و شریعت تعارض دارد و به هیچ وجه قابل توجیه نیست؟ چنین برداشتی از روایات شگفت آور است و این گونه بررسی روایات و طرد و نفی بی دلیل آن ها از هیچ کس پذیرفته نیست. گاه مطلب پیچیده است و روال طبیعی ندارد، در آن مورد اختلاف نظر پدید می آید، ولی این روایات با توجه به توضیحاتی که همراه دارد هیچ مشکلی پیدا نمی کند. بگذریم که در دسته چهارم زیباتر توضیح داده شده و اگر کم ترین تعارضی هم باشد، با توجه به دسته چهارم برداشته می شود. روایات دسته چهارم عن ابي بصير قال سمعت ابا جعفر الباقر (ع) يقول: قلت و ما شبه محمد (ص) قال اذا قام سار بسيره رسول الله الا انه يبين آثار محمد و يصنع السيف ثمانية اشهر هرجاً هرجاً حتى يرضى الله قلت فكيف يعلم رضا الله قال يلقي الله في قلبه الرحمه. [۱۰]. ابوبصير گوید: پرسیدم امام زمان (ع) چه شباهتی به پیامبر دارد؟ حضرت فرمود هنگامی که قیام کند، به سیره پیامبر خدا رفتار می کند، با این تفاوت که آثار پیامبر را آشکار می سازد و هشت ماه شمشیر می کشد و هم چنان می کشد تا خدا خشنود

گردد. پرسیدم چگونه خشنودی خدا را در می‌یابد؟ حضرت فرمود: خداوند رحمت را در دلش می‌افکند. این روایت سیره و رفتار امام مهدی را توضیح می‌دهد و هماهنگی سیره‌ها و تفاوت‌ها را به خوبی بیان می‌کند. کوتاه سخن این که به جای طرد و نفی و برچسب جعل زدن باید در این مجموعه گسترده از روایات غور و دقت کرد. گفتنی است، این مجموعه نه تنها بیش از پنجاه روایت است - آن گونه که در جزوه شمیم رحمت آمده است - بلکه به اطمینان می‌توان گفت بیش از صدها روایت است و می‌توان این روایات را در جای جای کتاب‌ها نه تنها در باب سیره در بحار نشان داد. مثلاً در روایت حضرت عبدالعظیم حسنی آمده است که: لا يزال يقتل اعداء الله حتى يرضى الله قال عبدالعظیم فقلت له يا سيدي فكيف يعلم ان الله قد رضى قال يلقي في قلبه الرحمة... [۱۱]. امام (ع) پس از آن که لشکرش فراهم می‌آید پیوسته دشمنان خدا را می‌کشد تا خدا خشنود گردد. عبدالعظیم گوید: پرسیدم سرورم چگونه می‌فهمد که خداوند راضی شده است؟ حضرت فرمود: در دلش رحمت می‌افتد. پاورقی [۱] بحار، ج ۵۱، ص ۷۳، ح ۱۹، ص ۸۲. [۲] همان، ج ۵۲، ح ۱۰۸، ص ۳۵۲. [۳] همان، ج ۵۲، ح ۱۹۲، ص ۳۸۱. [۴] همان، ج ۵۱، ح ۱۹، ص ۷۳. [۵] همان، ج ۵۱، ص ۸۲. [۶] همان، ج ۵۲، ح ۱۰۹، ص ۳۵۳. [۷] همان، ج ۵۲، ص ۳۵۳. [۸] همان، ج ۵۲، ح ۱۱۰، ص ۳۵۳. [۹] همان، ج ۵۲، ح ۷، ص ۳۱۳. [۱۰] همان، ج ۵۲، ح ۹۷، ص ۳۴۷. [۱۱] مسند حضرت عبدالعظیم حسنی (ع)، ح ۲۷، ص ۱۵۰.

درباره سند روایات قهر

در معجم رجال الحديث ج ۱۸، ص ۵۸ درباره محمد بن علی الکوفی می‌نویسد: اقول الظاهر ان هذا غير محمد بن علي المكنى بأبي سمينه. ظاهراً این محمد بن علی الکوفی غیر از محمد بن علی است که با کنیه ابوسمینه شناخته می‌شود. از عبارت حضرت آیه‌الله العظمی خویی (ره)، در رجال چنین به دست می‌آید که محمد بن علی الکوفی غیر از محمد بن علی ابوسمینه است؛ گرچه او هم کوفی است. با توجه به این که تضعیفات رسیده مربوط به محمد بن علی ابوسمینه است، اوست که درباره اش فضل بن شاذان چنین و چنان گفته است، در نتیجه این تضعیفات در حق محمد بن علی الکوفی که راوی احادیث ماست ثابت نمی‌شود. برای اطمینان بیش‌تر به معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۳۱۹ درباره محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی که همان ابوسمینه است، بنگرید. حضرت آیت‌الله خویی (ره) برای اثبات تفاوت و تعدد این دو نفر یک دلیل می‌آورد و دو شبهه را پاسخ می‌دهد؛ آن دلیل این است که مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه از محمد بن علی الکوفی روایت دارد و با توجه به موقعیت صدوق و ویژگی کتاب من لا یحضره الفقیه که مورد فتوای خود صدوق است، قطعاً صدوق به روایت محمد بن علی الکوفی اگر همان محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی ابوسمینه باشد تکیه نمی‌کند. دو شبهه الف) می‌گویند: محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی الکوفی روایت کرده است و همین محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی ابن سمینه روایت دارد. در پاسخ می‌گوییم این دلیل وحدت نمی‌شود. این‌ها دو نفرند و محمد بن ابی القاسم از هر دو روایت کرده است. ب) می‌گویند تعبیر کوفی و قرشی درباره محمد بن علی بن ابراهیم ابوسمینه است و او قرشی و کوفی است. می‌گوییم درست است که او قرشی و کوفی است، ولی محمد بن علی کوفی هم می‌تواند فرد دیگری باشد و این اشکالی ندارد. در هر صورت احتمال یکی نبودن این دو با برجاست و تضعیفات درباره ابوسمینه است. بنابراین، محمد بن علی الکوفی آن چنان هم ضعیف نیست که جزوه شمیم رحمت می‌پندارد. به علاوه با دفاعی که ما از روایات قهر کردیم و دسته‌های بسیاری از روایات که در این زمینه مورد توجه قرار گرفت، معلوم می‌شود که این مجموعه از پنجاه روایت می‌گذرد. برای نمونه در باب سیره بحار، ج ۵۲ حدود بیش از پنجاه روایت قهرآمیز آمده است، ولی روایات قهر منحصر به روایات باب سیره بحار نیست. در دیگر ابواب هم روایات بسیاری در ارتباط با قهر حضرت سراغ داریم که این مجموعه چند صد روایت می‌شود و نفی این روایات به این راحتی‌ها نیست. گذشته از این که ما در پذیرش روایات - همان گونه که اشاره شد - بر مبنای اکثریت قریب به اتفاق عالمان و فقیهان شیعه هستیم و خبر موثوق به را حجت می‌دانیم و سر سازش با مبنای اقلیتی که تنها

خبر ثقه را حجت می‌دانند نداریم. بر پایه مبنای مقبول عالمان و فقیهان شیعه این مجموعه گسترده بدون هیچ چون و چرایی حجت است و اعتبار دارد. اگر نگوییم این مجموعه متواتر است، دست کم واحد محفوف به قرینه قطعیه است و اگر تنزل کنیم خبر واحد موثوق به است. این که عالمی بزرگوار با وجود این همه دلیل در این باره تشکیک کرده است خود باید توضیح دهد. ما بر این باوریم که تأمل در بخشی از دفاع ما خواننده را به حقیقت می‌رساند و با مفهوم روشن و معقول روایات قهر آشنا می‌سازد و هیچ ابهامی برای او در پذیرش این روایات باقی نمی‌ماند.

سلام الله علیها
نورفاطمه زهراکتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org